بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

قطعات روضه از خطبهٔ فدکیه و خطبهٔ عیادت

جوشش جان

راز سرگشودهٔ سینه

ویژهٔ سخنرانان و ستایشگران در ایام فاطمیه · با برگردان عربی، آلمانی و انگلیسی

برگرفته از کتاب «**اِستاده‌ام چو شمع**»

اثر **آیت‌الله دکتر حمیدرضا ترابی**

به کوشش **مجتبی صفری**

آکادمی اسلام‌شناسی اروپا (AIT)
Akademie für Islamische Theologie
AIT

عنوان	جوشش جان؛ راز سرگشودهٔ سینه
موضوع	قطعات کوتاه روضه از خطبهٔ فدکیه، گفت‌وگوی حضرت زهرا با امیرالمؤمنین و خطبهٔ عیادت زنان مدینه
برگرفته از	اِستاده‌ام چو شمع، مترسان ز آتشم؛ شرح خطبهٔ فدک و ملحقات آن، اثر آیت‌الله دکتر حمیدرضا ترابی
به کوشش	مجتبی صفری
ناشر	آکادمی اسلام‌شناسی اروپا (AIT)
زبان	فارسی، با برگردان عربی، آلمانی و انگلیسی
مخاطب	سخنرانان و ستایشگران اهل‌بیت علیهم‌السلام
قطع	رقعی

نشر و تکثیر این دفتر برای استفاده در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام آزاد است.

مقدمهٔ مؤلف

جرعه‌جرعه بنوش

بنا بر روایات، کلام اهل‌بیت (علیهم‌السلام) «**صَعْبٌ مُسْتَصْعَب**» است؛ کلامی چنان ثقیل و عمیق که هاضمهٔ معنوی انسان غالباً توان هضم یک‌بارهٔ آن را ندارد. اگر یک خطبهٔ کامل یک‌باره خوانده شود، دریافت و هضم آن برای مخاطب دشوار خواهد بود؛ اما هنگامی که کلمات برجسته می‌شوند، قدرشان بیشتر دانسته می‌شود و در جان آدمی بهتر می‌نشینند. این امر بی‌شباهت به غذا دادنِ مادر به کودک نیست. نمی‌توان ظرفی پر از غذای سنگین را یک‌باره به کودک خوراند. مادر با محبت لقمه‌لقمه غذا را در دهان او می‌گذارد تا جان بگیرد. روح ما نیز در عالم معنا همچون همان کودک است و باید با این لقمه‌های کوچک از کلام فاطمه (سلام‌الله‌علیها) تغذیه شود و جان بگیرد.

خوشا به حال اولیای خدا که عمری با این خطبه‌ها و کلمات از بوستانی به بوستان دیگر سیر می‌کنند، کلام امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و اهل‌بیت را به خاطر می‌سپارند و با آن دنیا و آخرت خویش را می‌سازند. گاه لازم است به جای رویکردی صرفاً آکادمیک، کلام فاطمه (سلام‌الله‌علیها) چنان پیش روی دل‌ها نهاده شود که اثر معنوی‌اش آشکار شود و نورش بر قلب‌ها و عقل‌ها بتابد. این دفتر کوششی است در همین راه؛ و ریزه‌خواران این خاندان را همین بس که لقمه‌ای از این سفره را به دیگران برسانند.

حمیدرضا ترابی گیلانی

پیش‌گفتار

شب‌های فاطمیه، شب‌های شنیدن سخن فاطمه است از زبان خود او. خطبهٔ فدکیه و خطبهٔ عیادت زنان مدینه، دو یادگار بزرگ از کلام حضرت زهرا سلام‌الله‌علیهاست که در روزهای پایانی عمر کوتاه آن حضرت ایراد شده است؛ روزهایی که داغ پدر، غصب حق، تنهایی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و رنج‌های تن و جان بانو یک‌جا گرد آمده بود. از همین رو، این دو خطبه پیش از آن‌که متنی کلامی و تاریخی باشند، روضه‌ای‌اند که بانو خود خوانده است.

دربارهٔ نام دفتر

حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها در پایان خطبهٔ فدکیه، پس از آن‌که حجت را بر مهاجر و انصار تمام کرد، فرمود: آنچه گفتم با علم به این بود که یاری‌نکردن در جان شما رسوخ کرده است؛

> **وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوَرُ الْقَنَاةِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ**
>
> اما این سخنان، جوشش جان بود و سوز دل، شکستگی نیزه بود و راز سرگشودهٔ سینه، و اتمام حجتی با شما.
>
> طبرسی، الاحتجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷

«**فَيْضَةُ النَّفْس**» سرریز شدن جانی است که دیگر تاب نگه‌داشتن ندارد؛ و «**بَثَّةُ الصَّدْر**» اندوه نهانی است که سرانجام از سینه سر باز می‌کند؛ همان واژه‌ای که قرآن کریم از زبان حضرت یعقوب علیه‌السلام آورده است: «**إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ**». نام «جوشش جان؛ راز سرگشودهٔ سینه» برگردان همین دو تعبیر است؛ چرا که قطعه‌های این دفتر نیز چیزی جز جوشش جان و راز سرگشودهٔ سینهٔ فاطمه نیست.

خاستگاه این دفتر

دفتر حاضر بر پایهٔ کتاب «اِستاده‌ام چو شمع، مترسان ز آتشم» اثر آیت‌الله دکتر حمیدرضا ترابی فراهم آمده است. آن کتاب گزارش درس‌گفتارهای ایشان در شب‌های فاطمیهٔ هامبورگ است و متن کامل و ترجمهٔ خطبهٔ فدکیه، روایت امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ فدک و خطبهٔ

عیادت را همراه با شرحی زنده و ناظر به حال‌وهوای فاطمیه در بر دارد؛ و هر درس‌گفتارش، به رسم منبر، با روضه به پایان می‌رسد.

این مجموعه به کوشش آقای مجتبی صفری و به همت آکادمی اسلام‌شناسی اروپا (AIT) فراهم آمده است تا سخنرانان و ستایشگران اهل‌بیت علیهم‌السلام در ایام فاطمیه، در کوتاه‌ترین زمان، قطعه‌ای مستند و پرسوز در اختیار داشته باشند که از کلام خود بانو برخاسته است.

برگردان این قطعه‌ها به زبان‌های دیگر، حاصل همت سرکار خانم دکتر رنا حمزه است که ترجمهٔ عربی و انگلیسی را تنظیم کردند، و جناب آقای محمدرضا رمضانی که تنظیم ترجمهٔ آلمانی را بر عهده گرفتند. خدمات ایشان، سخن بانو را به دل‌هایی فراتر از مرز زبان فارسی خواهد رساند؛ ان شاءالله.

شیوهٔ تنظیم

- قطعه‌ها به ترتیب ماجرا در شش بخش آمده‌اند: در راه مسجد، در مسجد پدر، با انصار، کنار قبر پدر، بازگشت به خانه، و در بستر بیماری.
- هر قطعه یک برگ است: روی برگ متن فارسی و زیر آن ترجمهٔ عربی، و پشت برگ برگردان آلمانی و انگلیسی همان قطعه آمده است. هر قطعه با عبارتی عربی از متن روایت آغاز می‌شود و نشانی منبع در پاورقی آمده است.
- در برخی قطعه‌ها، به رسم روضه، «زبان حال» یا اشاره به روایات مشهور دیگر آمده است. این بخش‌ها برداشت روضه‌خوان است، نه متن خطبه؛ و هر سخنران می‌تواند به اقتضای مجلس آن را کم یا زیاد کند.

امید است این دفتر، توشه‌ای باشد برای آنان که در شب‌های فاطمیه، دل‌ها را با سخن خود بانو به سوی او می‌برند؛ و مقبول درگاه صدیقهٔ طاهره سلام‌الله‌علیها افتد.

آکادمی اسلام‌شناسی اروپا (AIT)

فهرست

مقدمهٔ مؤلف: جرعه‌جرعه بنوش ۴

پیش‌گفتار ۵

بخش اول: در راه مسجد **۹**

۱ چادر به سر کرد ۱۱

۲ راه رفتنش، راه رفتن پیغمبر ۱۳

بخش دوم: در مسجد پدر **۱۵**

۳ پشت پرده ۱۷

۴ یک آه ۱۹

۵ پدر آسوده شد ۲۱

۶ هنوز پیکر پیغمبر روی زمین بود ۲۳

۷ کارد بر گلو، نیزه بر جگر ۲۵

۸ من دختر پیغمبرم ۲۷

۹ و من از پدرم ارث نبرم؟ ۲۹

۱۰ روضه‌ای که خودش خواند ۳۱

بخش سوم: با انصار **۳۳**

۱۱ حرمت پدر در فرزند ۳۵

۱۲ حریمِ شکسته ۳۷

۱۳ فریادی که کسی جواب نداد ۳۹

۱۴ دردِ دل ۴۱

بخش چهارم: کنار قبر پدر ۴۳
۱۵ بابا، بعد از تو... ۴۵
۱۶ ما را سبک شمردند ۴۷
۱۷ خانه‌ای که جبرئیل در آن بود ۴۹
۱۸ کاش پیش از تو مرده بودم ۵۱
۱۹ تا چشم داریم، می‌گرییم ۵۳
۲۰ نامهٔ پاره‌شده ۵۵

بخش پنجم: بازگشت به خانه ۵۷
۲۱ علی چشم به راه بود ۵۹
۲۲ با بغض رفتم... ۶۱
۲۳ نه مدافعی، نه پناهی ۶۳
۲۴ نانِ حسن و حسین ۶۵
۲۵ کاش مرده بودم ۶۷
۲۶ هر صبح، هر شام ۶۹
۲۷ تکیه‌گاه رفت ۷۱
۲۸ شکایت به پدر ۷۳
۲۹ و دیگر چیزی نگفت ۷۵

بخش ششم: در بستر بیماری ۷۷
۳۰ حالت چطور است؟ ۷۹
۳۱ همه را آزمودم ۸۱
۳۲ گناه علی چه بود؟ ۸۳
۳۳ دیگر دیر است ۸۵

۱

بخش اول

در راه مسجد

از خانهٔ علی تا مسجد پیغمبر

۱ چادر به سر کرد

۲ راه رفتنش، راه رفتن پیغمبر

1

TEIL 1 · PART 1

Auf dem Weg zur Moschee

On the Way to the Mosque

Vom Haus Alis zur Moschee des Propheten · *From ʿAlī's house to the Prophet's mosque*

1 Sie hüllte sich in ihren Umhang
She Drew Her Cloak Around Her

2 Ihr Gang war der Gang des Propheten
She Walked as the Prophet Walked

۱

چادر به سر کرد

لَاثَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا[۱]

روسری‌اش را محکم بر سر بست و چادرش را به سر کشید

خبر رسید که فدک را گرفته‌اند و وکیلش را بیرون کرده‌اند. فاطمه برخاست؛ روسری را محکم بست و چادر را به سر کشید.

هنوز چند روزی از رحلت پدر نگذشته. همان بانویی که این روزها رمق ایستادن ندارد، حالا باید تا مسجد برود. حسن و حسین تا دمِ در مادر را بدرقه می‌کنند و علی چشم به در دوخته است.

مادر! با این حال کجا می‌روی؟ شاید به زبان حال فرموده باشد: می‌روم تا مردم بدانند فاطمه هنوز زنده است و حرف دارد؛ می‌روم تا فردا نگویند دختر پیغمبر سکوت کرد.

الترجمة العربية

وصل الخبر إلى الزهراء عليها السلام... فدك قد أُخذت، ووكيلها قد أُخرج منها! فقامت فاطمة... وشدّت خمارها على رأسها، واشتملت بجلبابها.

يا زهراء... لم تمضِ إلا أيام قليلة على فراق أبيك رسول الله، وأنتِ اليوم تخرجين إلى مسجد أبيك لتطالبي بحقّك! الحسن والحسين يشيّعان أمّهما إلى باب الدار... وعليّ عليه السلام شاخص ببصره نحو الباب.

يا أمّاه، إلى أين تمضين وأنتِ على هذه الحال؟ ولعلّها تقول بلسان الحال: أمضي ليعلم الناس أنّ فاطمة ما زالت حيّة، وأنّ لها كلمةً لم تقلها بعد... أمضي لئلّا يقولوا غدًا: سكتت بنت رسول الله! تُرى، بأيّ قلب خرجت الزهراء من دارها، وهي تحمل كلّ هذا الحزن على أبيها؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۹۸ (خطبهٔ فدکیه، گزارش راوی از آمدن حضرت به مسجد).

1 لَاثَتْ خِمَارَهَا عَلَى رَأْسِهَا وَاشْتَمَلَتْ بِجِلْبَابِهَا[1]

DEUTSCH

Sie hüllte sich in ihren Umhang

„Sie band ihr Kopftuch fest um ihr Haupt und hüllte sich in ihren Umhang.“

Die Nachricht kam, man habe Fadak beschlagnahmt und ihren Verwalter vertrieben. Fatima erhob sich; sie band ihr Kopftuch fest und zog den Umhang über ihr Haupt.

Erst wenige Tage sind seit dem Tod ihres Vaters vergangen. Dieselbe Frau, die in diesen Tagen kaum die Kraft findet, aufrecht zu stehen, muss nun den Weg bis zur Moschee gehen. Hasan und Husain begleiten ihre Mutter bis zur Tür, und Ali lässt den Blick nicht von der Tür.

„Mutter, wohin gehst du in diesem Zustand?“ Vielleicht sprach sie in der Sprache ihres Herzens: „Ich gehe, damit die Menschen wissen, dass Fatima noch lebt und etwas zu sagen hat; ich gehe, damit morgen niemand behaupten kann, die Tochter des Propheten habe geschwiegen.“

ENGLISH

She Drew Her Cloak Around Her

“She bound her headscarf firmly around her head and drew her cloak over herself.”

News came that Fadak had been seized and that her representative had been expelled. Fāṭimah rose; she bound her headscarf firmly around her head and drew her cloak over herself.

Only a few days had passed since her father’s death. The very woman who, in those days, barely had the strength to stand now had to make her way to the mosque. Ḥasan and Ḥusayn accompanied their mother to the door, while ʿAlī kept his eyes fixed upon it.

“Mother! Where are you going in this condition?” Perhaps, in the voice of her heart, she replied: “I am going so that people will know Fāṭimah is still alive and has something to say; I am going so that tomorrow no one can say the Prophet’s daughter remained silent.”

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–98 (Fadak-Predigt, Bericht des Erzählers · Fadak Sermon, narrator’s account).

۲

راه رفتنش، راه رفتن پیغمبر

تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَخْرِمُ مِشْيَتُهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ[۱]

پا بر دامن چادرش می‌گذاشت؛ راه رفتنش هیچ کم از راه رفتن رسول خدا نداشت

چادرش آن‌قدر بلند بود که روی خاک کشیده می‌شد و گاهی پا بر گوشه‌اش می‌گذاشت. اما راوی می‌گوید: راه رفتنش عینِ راه رفتن رسول خدا بود.

مردمی که سر راه ایستاده بودند، گویی پیغمبر را دیدند که دوباره به مسجد می‌آید. دل‌ها لرزید... اما همین مردم، که شمایل پیغمبر را در قامت دخترش دیدند، باز هم سکوت کردند.

فاطمه جان! این شباهت هم دلشان را نرم نکرد؛ کسی برای شبیهِ پیغمبر از جا برنخاست.

الترجمة العربية

خرجت الزهراء عليها السلام، وجلبابها الطويل ينسحب على الأرض... حتى كانت تطأ ذيوله وهي تمشي. ولكن اسمعوا وصف الراوي: كانت مشيتها لا تختلف عن مشية رسول الله صلى الله عليه وآله!

كأنّ الواقفين على الطريق يرون النبيّ يعود إلى مسجده مرّةً أخرى... ارتجفت القلوب، ولكنّ الألسنة بقيت صامتة. يا فاطمة... رأوا شمائل أبيك في قامتك، فما لانَت قلوبهم، ولا قام أحدٌ لنصرتك!

أيّ غربةٍ هذه، أن يروا فيك صورة رسول الله، ثم يلوذوا بالصمت؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۹۸ (خطبهٔ فدکیه، گزارش راوی از آمدن حضرت به مسجد).

2 تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَخْرِمُ مِشْيَتُهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ[1]

DEUTSCH

Ihr Gang war der Gang des Propheten

„Sie trat auf den Saum ihres Gewandes; ihr Gang wich in nichts vom Gang des Gesandten Gottes ab.“

Ihr Umhang war so lang, dass er über den Staub schleifte, und bisweilen trat sie auf seinen Saum. Doch der Überlieferer sagt: Ihr Gang war genau der Gang des Gesandten Gottes.

Wer am Wegrand stand, meinte, den Propheten noch einmal zur Moschee kommen zu sehen. Die Herzen erbebten … und doch schwiegen eben diese Menschen, die das Bild des Propheten in der Gestalt seiner Tochter sahen.

Ach, Fatima! Nicht einmal diese Ähnlichkeit erweichte ihre Herzen; niemand erhob sich für die, die dem Propheten so sehr glich.

ENGLISH

She Walked as the Prophet Walked

“She stepped on the hem of her garment; her gait was in no way different from that of the Messenger of God.”

Her cloak was so long that it dragged along the ground, and at times she stepped on its hem. Yet the narrator says that her gait was exactly like that of the Messenger of God.

Those standing along the way felt as though they were seeing the Prophet come to the mosque once again. Hearts trembled… Yet these very people, who saw the Prophet’s likeness in his daughter, remained silent.

O Fāṭimah! Not even this resemblance softened their hearts; no one rose for the one who resembled the Prophet.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–98 (Fadak-Predigt, Bericht des Erzählers · Fadak Sermon, narrator’s account).

۲

بخش دوم

در مسجد پدر

خطبه در میان مهاجر و انصار

۳ پشت پرده

۴ یک آه

۵ پدر آسوده شد

۶ هنوز پیکر پیغمبر روی زمین بود

۷ کارد بر گلو، نیزه بر جگر

۸ من دختر پیغمبرم

۹ و من از پدرم ارث نبرم؟

۱۰ روضه‌ای که خودش خواند

2

TEIL 2 · PART 2

In der Moschee des Vaters

In Her Father's Mosque

Die Predigt vor Auswanderern und Helfern · *The sermon before the Emigrants and the Helpers*

3 Hinter dem Vorhang
Behind the Curtain

4 Ein einziger Seufzer
A Single Sigh

5 Der Vater fand Ruhe
Her Father Found Rest

6 Der Prophet war noch nicht begraben
The Prophet Had Not Yet Been Buried

7 Ein Messer an der Kehle, ein Speer im Herzen
A Knife at the Throat, a Spear in the Heart

8 Ich bin die Tochter des Propheten
I Am the Prophet's Daughter

9 Und ich soll meinen Vater nicht beerben?
And Am I Not to Inherit from My Father?

10 Die Klage, die sie selbst anstimmte
The Lament She Recited Herself

۳

پشت پرده

فَنِيطَتْ دُونَهَا مُلَاءَةٌ[۱]

میان او و مردم پرده‌ای آویختند

به مسجد که رسید، میان او و مردان پرده‌ای آویختند. پشتِ این پرده دختری نشسته که پیغمبر هر بار از سفر برمی‌گشت، اول به خانهٔ او می‌رفت؛ همان که پدر به احترامش از جا برمی‌خاست.

حالا همین دختر، در مسجد پدرش، پشت پرده نشسته تا برای حقِ خودش دلیل بیاورد؛ و کسی که بر جای پدرش نشسته، از او شاهد بخواهد.

پرده آویختند، اما ناله را نمی‌شد پشت پرده نگه داشت...

الترجمة العربية

بلغت الزهراء مسجد أبيها... فأُسدل بينها وبين الرجال ستار. يا أهل العزاء، تأمّلوا هذا المشهد... بالأمس كان رسول الله إذا رجع من سفر بدأ ببيت ابنته، وكان يقوم لها إجلالًا.

واليوم تجلس ابنته خلف ستار في مسجد أبيها، لتُقيم الحجّة على حقّها... والناس جلوسٌ في المكان الذي كان يجلس فيه رسول الله. والجالسُ في مكان أبيها يطالبها بالشهود.

أسدلوا الستار... ولكن، أيّ ستارٍ يستطيع أن يحجب أنين فاطمة؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۹۸ (خطبهٔ فدکیه، گزارش راوی از آمدن حضرت به مسجد).

3 فَنِيطَتْ دُونَهَا مُلَاءَةٌ[1]

DEUTSCH

Hinter dem Vorhang

„Zwischen ihr und ihnen wurde ein Vorhang aufgehängt."

Als sie die Moschee erreichte, hängte man einen Vorhang zwischen sie und die Männer. Hinter diesem Vorhang sitzt die Tochter, zu deren Haus der Prophet stets zuerst ging, wenn er von einer Reise heimkehrte; die, vor der sich ihr Vater ehrfürchtig erhob.

Nun sitzt eben diese Tochter in der Moschee ihres Vaters hinter einem Vorhang, um für ihr eigenes Recht Beweise vorzubringen; und der, der auf dem Platz ihres Vaters sitzt, verlangt von ihr Zeugen.

Einen Vorhang konnte man aufhängen – doch ihre Klage ließ sich hinter keinem Vorhang verbergen …

ENGLISH

Behind the Curtain

"A curtain was hung between her and the people."

When she arrived at the mosque, a curtain was hung between her and the men. Behind that curtain sat the daughter whose house the Prophet would visit first whenever he returned from a journey—the very daughter for whom her father would rise to his feet out of respect.

Now this same daughter sat behind a curtain in her father's mosque to present evidence for her own right, while the man seated in her father's place demanded witnesses from her.

They hung up a curtain, but her lament could not be kept behind it…

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–98 (Fadak-Predigt, Bericht des Erzählers · Fadak Sermon, narrator's account).

۴

یک آه

ثُمَّ أَنَّتْ أَنَّةً أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ[۱]

آن‌گاه چنان ناله‌ای سر داد که مردم به گریه افتادند و مجلس به لرزه درآمد

هنوز سخنی نگفته بود. فقط نشست و یک آه کشید. همین یک آه کافی بود که صدای گریه از گوشه‌گوشهٔ مسجد بلند شود و مجلس بلرزد.

چه دردی در این سینه بود که یک ناله‌اش مسجد را لرزاند؟ داغ پدر بود، غربت علی بود، و زخم‌هایی که کسی نمی‌دید.

صبر کرد تا گریه‌ها آرام شود. تا لب به حمد خدا گشود، دوباره صدای گریه بلند شد. مردم گریستند... اما یاری نکردند.

الترجمة العربية

جلست الزهراء خلف الستار... وقبل أن تنطق بكلمة، أنّت أنّةً واحدة. فارتفع البكاء من كل جانب، وارتجّ المجلس.

تُرى، أيّ وجعٍ كان في ذلك الصدر، حتى تهتزّ له القلوب؟ وجعُ فراق الأب... وغربةُ عليّ... وجراحٌ لا يراها الجالسون.

أمهلتهم حتى سكن بكاؤهم، ثم افتتحت كلامها بحمد الله. بكوا يا زهراء... ارتفعت أصوات البكاء... ولكن أين النصرة؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۹۸ (خطبهٔ فدکیه، گزارش راوی از آمدن حضرت به مسجد).

4 ثُمَّ أَنَّتْ أَنَّةً أَجْهَشَ الْقَوْمُ لَهَا بِالْبُكَاءِ فَارْتَجَّ الْمَجْلِسُ [1]

DEUTSCH

Ein einziger Seufzer

„Dann klagte sie so auf, dass die Menschen in Tränen ausbrachen und die Versammlung erbebte."

Noch hatte sie kein Wort gesprochen. Sie setzte sich nur und seufzte ein einziges Mal. Dieser eine Seufzer genügte, dass aus allen Winkeln der Moschee Weinen aufstieg und die Versammlung erbebte.

Welcher Schmerz lag in dieser Brust, dass ein einziges lautes Weinen die Moschee erschüttern konnte? Darin lag der Verlust des Vaters, die Einsamkeit Alis und Wunden, die niemand sah.

Sie wartete, bis das Weinen verebbte. Kaum öffnete sie die Lippen zum Lob Gottes, brach es erneut los. Die Menschen weinten … doch sie halfen nicht.

ENGLISH

A Single Sigh

"Then she let out a moan that caused the people to burst into tears, and the gathering trembled."

She had not yet said a word. She merely sat down and sighed once. That single sigh was enough for weeping to rise from every corner of the mosque and for the gathering to tremble.

What pain lay within her breast that a single moan could shake the mosque? There was the grief of losing her father, ʿAlī's isolation, and wounds that no one could see.

She waited until the weeping subsided. As soon as she opened her lips to praise God, the sound of weeping rose once more. The people wept… but they did not help.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–98 (Fadak-Predigt, Bericht des Erzählers · Fadak Sermon, narrator's account).

۵

پدر آسوده شد

فَمُحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ[1]

پس محمّد از رنج این دنیا آسوده شد

وقتی از رحلت پدر گفت، فرمود: پدرم از رنج این دنیا راحت شد.

پدر راحت شد، اما رنج دنیا برای دخترش تازه آغاز شده بود. شاید در دل گفته باشد: بابا! خوب شد رفتی و ندیدی؛ ندیدی با خانه‌ات چه کردند، ندیدی دخترت را چگونه تنها گذاشتند.

پدر در جوار فرشتگان آرام گرفت، و دختر در میان همین مردم ماند؛ با دلی که دیگر آرام نگرفت.

الترجمة العربية

حين ذكرت الزهراء عليها السلام رحيل أبيها، قالت إنّ أباها قد استراح من عناء هذه الدنيا...

استراح الأب... ولكن بدأت بعده آلام ابنته! يا رسول الله... لعلّها تنادي بلسان الحال: يا أبتاه... رحلتَ ولم ترَ ما جرى على بيتك... ولم ترَ كيف بقيت ابنتك وحيدةً من بعدك! أصبح رسول الله في جوار الملائكة... وبقيت فاطمة بين هؤلاء القوم

لم يعرف قلبها السكينة بعد رحيله... آهٍ يا فاطمة... أيُّ راحةٍ نالها الأب... وأيُّ حزنٍ بقي في قلب ابنته!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش رحلت رسول خدا).

5 فَمُحَمَّدٌ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ[1]

DEUTSCH

Der Vater fand Ruhe

„So ist Muhammad nun ausgeruht von der Mühsal dieser Welt."

Als sie vom Hinscheiden ihres Vaters sprach, sagte sie: Mein Vater ist der Mühsal dieser Welt enthoben.

Der Vater fand Ruhe, doch für seine Tochter begann die Mühsal dieser Welt erst. Vielleicht sprach sie in ihrem Herzen: Vater, gut, dass du gegangen bist und es nicht gesehen hast – nicht gesehen, was sie deinem Haus angetan haben, nicht gesehen, wie sie deine Tochter allein ließen.

Der Vater ruht nun in der Gemeinschaft der Engel, und die Tochter blieb unter eben diesen Menschen zurück – mit einem Herzen, das nie wieder Ruhe fand.

ENGLISH

Her Father Found Rest

"Thus, Muhammad is now at rest from the hardships of this world."

When she spoke of her father's passing, she said: "My father has found rest from the hardships of this world."

Her father had found rest, but for his daughter the hardships of this world had only just begun. Perhaps, in her heart, she said: "Father, it is good that you left and did not see—did not see what they did to your house, did not see how they left your daughter alone."

Her father found peace among the angels, while his daughter remained among these same people, with a heart that would never find peace again.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۶

هنوز پیکر پیغمبر روی زمین بود

وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرْ[۱]

زخم هنوز گشاده بود، جراحت هنوز التیام نیافته بود، و پیامبر هنوز به خاک سپرده نشده بود

گلایهٔ فاطمه این بود: چقدر زود! هنوز زخم ما تازه بود، هنوز پیکر پدرم به خاک سپرده نشده بود، هنوز علی مشغول غسل و کفن پیغمبر بود، که شما رفتید و نشستید و تصمیم گرفتید.

اهل خانه هنوز اشکشان خشک نشده بود. هنوز صدای «یا ابتاه» از حجره بلند بود.

داغ اول هنوز سرد نشده بود که داغ دوم رسید؛ و فاطمه ماند با دو زخم بر یک دل.

الترجمة العربية

وكانت شكوى الزهراء عليها السلام: واعجباه لكم! كيف هان عليكم مصابُنا؟! وكيف طابت لكم النفوسُ وجثمانُ رسول الله لم يُوارَ الثرى؟! وعليٌّ مشغولٌ بغسل رسول الله وتكفينه... فمضيتم، واجتمعتم، وقضيتم الأمر... وأبي رسولُ الله لم يُدفن بعد...

والدموع لم تجفّ من عيون أهل البيت وما زال نداء «وا أبتاه» يتردّد في الدار.

يا زهراء... لم يبرد مصاب الأب حتى جاء المصاب الآخر... فكيف احتمل قلبكِ هذا معًا؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش فتنهٔ پس از رحلت).

6 وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ، وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرْ[1]

DEUTSCH

Der Prophet war noch nicht begraben

„Die Wunde klaffte noch, die Verletzung war noch nicht verheilt, und der Gesandte war noch nicht begraben."

Fatimas Klage lautete: Wie bald! Unsere Wunde war noch frisch, der Leib meines Vaters noch nicht der Erde übergeben, Ali noch damit beschäftigt, den Propheten zu waschen und in das Leichentuch zu hüllen – und ihr seid gegangen, habt euch zusammengesetzt und entschieden.

Die Tränen der Familie waren noch nicht getrocknet. Noch stieg der Ruf „O mein Vater!" aus der Kammer auf.

Der erste Schmerz war noch nicht verklungen, da kam der zweite; und Fatima blieb mit zwei Wunden in einem einzigen Herzen zurück.

ENGLISH

The Prophet Had Not Yet Been Buried

"The wound was still fresh, the injury had not yet healed, and the Messenger had not yet been buried."

This was Fāṭimah's complaint: "How soon! Our wound was still fresh; my father's body had not yet been laid to rest; ʿAlī was still occupied with washing and shrouding the Prophet, and you went away, sat down together and made your decision."

The tears of the household had not yet dried. The cry of "O my father!" could still be heard from the chamber.

The first grief had not yet subsided when a second arrived; and Fāṭimah was left with two wounds in a single heart.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۷
کارد بر گلو، نیزه بر جگر

وَنَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَوَخْزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا[۱]

و ما بر آزار شما صبر می‌کنیم، چون کسی که کارد بر گلویش و نیزه در جگرش نشسته باشد

خودش حال خودش را وصف کرد: صبر ما مثل صبر کسی است که کارد بر گلویش گذاشته‌اند و نوک نیزه در جگرش فرو رفته. نه می‌شود فریاد زد، نه می‌شود آرام گرفت.

فاطمه این روزها همین‌طور صبر می‌کرد. درد را در سینه نگه می‌داشت تا علی نبیند، تا بچه‌ها نفهمند. صورتش را می‌پوشاند و ناله‌اش را فرو می‌خورد.

اما جگری که نیزه در آن نشسته، تا کی تاب می‌آورد؟

الترجمة العربية

وصفت الزهراء عليها السلام صبرها... بصبرٍ من وُضعت المُدية على عنقه، وأُنفذ سنانُ الرمح في جوفه! يا أهل العزاء... أيُّ صبرٍ هذا؟! وأيُّ وجعٍ كان يعتصر قلبَ فاطمة؟!

ألمٌ تنوء بحمله القلوب... وصبرٌ عظيمٌ يطوي بين جوانحه أنينًا لا يُسمع! كانت الزهراء تكتم أوجاعها في تلك الأيام... ولعلّها كانت تحبس أنينها، كي لا تُضاعف حزنَ عليّ، ولا تُفزع قلوبَ صغارها...

آهٍ يا زهراء... كيف احتمل قلبُكِ كلَّ هذا الألم؟!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش غصب فدک).

7 وَنَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى وَوَخْزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا[1]

DEUTSCH

Ein Messer an der Kehle, ein Speer im Herzen

„Und wir ertragen euch, wie man ein Messer an der Kehle und eine Speerspitze im Innersten erträgt."

Sie selbst beschrieb ihren Zustand: Unsere Geduld ist die Geduld dessen, dem man ein Messer an die Kehle setzt und dem eine Speerspitze im Herzen steckt. Man kann weder aufschreien noch Ruhe finden.

So ertrug Fatima diese Tage. Sie verschloss den Schmerz in ihrer Brust, damit Ali ihn nicht sah und die Kinder nichts merkten. Sie verhüllte ihr Gesicht und erstickte ihr Weinen.

Doch wie lange hält ein Herz stand, in dem ein Speer steckt?

ENGLISH

A Knife at the Throat, a Spear in the Heart

"We endure what you have done to us as one endures a knife at the throat and a spearpoint piercing the innermost being."

She herself described her condition: "Our patience is like that of someone with a knife pressed against the throat and the tip of a spear driven into the heart. One can neither cry out nor find peace."

This was how Fāṭimah endured those days. She kept her pain within her breast so that ʿAlī would not see it and the children would not know. She covered her face and stifled her moans.

But how long can a heart bear a spear lodged within it?

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۸

من دختر پیغمبرم

أَنِّي ابْنَتُهُ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَأُغْلَبُ عَلَى إِرْثِي؟[۱]

ای مسلمانان! من دختر اویم؛ آیا میراثم را به زور از من بگیرند؟

کار به جایی رسید که دختر پیغمبر باید به مردم بگوید: من دختر پیغمبرم!

مگر کسی در مدینه بود که نداند؟ همین مردم بارها دیده بودند که پیغمبر دست دخترش را می‌بوسید و می‌فرمود: فاطمه پارهٔ تن من است.

غریبی یعنی همین؛ که در شهر پدرت، کنار قبر پدرت، بگویی «من کیستم» و کسی نشنود.

الترجمة العربية

وصل الأمر إلى أن تقول فاطمة للناس: أنا بنت نبيّكم! يا أهل العزاء... أفي مدينة رسول الله مَن لا يعرف فاطمة؟

ألم يروا كيف كان أبوها يكرمها ويقبّلها؟ ألم يسمعوا قوله في منزلتها؟ ومع ذلك، وقفت في مسجد أبيها تُذكّرهم بأنّها ابنته.

يا زهراء... ما أشدّ الغربة حين تضطرّ بنت رسول الله، في مدينة أبيها وعند قبره، أن تقول: أنا بنت نبيّكم!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش احتجاج به آیات ارث).

8 أَنِّي ابْنَتُهُ أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ، أَأُغْلَبُ عَلَى إِرْثِي؟[1]

DEUTSCH

Ich bin die Tochter des Propheten

„O ihr Muslime, ich bin seine Tochter! Soll mir mein Erbe mit Gewalt genommen werden?"

So weit war es gekommen: Die Tochter des Propheten musste den Menschen sagen: Ich bin die Tochter des Propheten!

Gab es in Medina jemanden, der es nicht wusste? Eben diese Menschen hatten oft gesehen, wie der Prophet die Hand seiner Tochter küsste und sprach: Fatima ist ein Teil von mir.

Das ist Fremdsein: in der Stadt deines Vaters, am Grab deines Vaters sagen zu müssen, wer du bist – und niemand hört es.

ENGLISH

I Am the Prophet's Daughter

"O Muslims, I am his daughter! Shall my inheritance be taken from me by force?"

It had come to this: The Prophet's daughter had to tell the people, "I am the Prophet's daughter!"

Was there anyone in Medina who did not know? These same people had seen, time and again, the Prophet kiss his daughter's hand and heard him say, "Fāṭimah is a part of me."

This is what estrangement means: in your father's city, beside your father's grave, having to say who you are and no one listens.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۹

و من از پدرم ارث نبرم؟

يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي؟[۱]

ای پسر ابی‌قحافه! آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم نبرم؟

در این جمله، فاطمه بارها گفت: «پدرم... پدرم...».

میراث فاطمه از پدر فقط یک قطعه زمین نبود. یادگار پدر بود، بوی پدر بود، نشانهٔ این‌که این خانه هنوز به پیغمبر بسته است.

می‌خواستند رشتهٔ دختر را از پدر بُرند؛ و فاطمه با همهٔ ناتوانی‌اش ایستاد و فریاد زد: من از پدرم جدا نمی‌شوم.

الترجمة العربية

ردّدت الزهراء كلمةً تقطع القلب: أبي... أبي...

لم تكن فدك في وجدانها مجرّد أرضٍ تُذكر في الخصومة؛ لقد صار الحديث عن حقّها متصلًا بذكر أبيها ورسول الله. أرادوا أن يُبعدوا حقّ البنت عن ميراث الأب... فوقفت فاطمة، على ما بها من ضعف، تقول: أفلا أرث أبي؟

يا فاطمة... كم من حزنٍ اجتمع في هذه الكلمة الصغيرة: أبي! كأنّها تُذكّرهم بأنّ رسول الله الذي ودّعوه منذ أيّام هو أبو هذه المرأة الواقفة أمامهم.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش احتجاج به آیات ارث).

9 يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي؟[1]

DEUTSCH

Und ich soll meinen Vater nicht beerben?

„O Sohn des Abu Quhafa! Steht es im Buch Gottes, dass du deinen Vater beerbst und ich meinen Vater nicht beerbe?"

In diesen Worten sagte Fatima wieder und wieder: „Mein Vater … mein Vater …"

Fatimas Erbe von ihrem Vater war nicht bloß ein Stück Land. Es war das Andenken ihres Vaters, sein Duft, das Zeichen, dass dieses Haus noch immer mit dem Propheten verbunden war.

Man wollte das Band zwischen Tochter und Vater zerschneiden; und Fatima, so schwach sie war, stand auf und rief: Von meinem Vater lasse ich mich nicht trennen.

ENGLISH

And Am I Not to Inherit from My Father?

"O son of Abū Quḥāfah! Does the Book of God say that you may inherit from your father while I may not inherit from mine?"

In this sentence, Fāṭimah repeatedly said, "My father … my father …"

Fāṭimah's inheritance from her father was not merely a piece of land. It was a keepsake of her father, his fragrance, a sign that this household remained connected to the Prophet.

They wanted to sever the bond between daughter and father, and Fāṭimah, despite all her weakness, stood up and cried, "I will not be separated from my father."

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۱۰

روضه‌ای که خودش خواند

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ[۱]

و به‌زودی ستمکاران خواهند دانست که به کجا بازمی‌گردند

این‌جا بانو خودش روضهٔ خودش را خواند.

خواهند دانست چه جگری را سوزاندند؛ خواهند دانست چه گلی را پرپر کردند؛ خواهند دانست چه دلی را شکستند و چه خونی به دل علی کردند.

فاطمه حق را به دادگاه قیامت سپرد؛ آن‌جا که داور خداست و دادخواه، پیغمبر.

الترجمة العربية

هنا... لم يحتج المصاب إلى راوٍ يصفه؛ فالزهراء نفسها تحدّثت عمّا في صدرها.

أيّ كبدٍ أُحرقت؟ وأيّ قلبٍ كُسر؟ وكم من حزنٍ نزل على قلب عليّ عليه السلام؟ ثمّ تركت فاطمة أمرها إلى يومٍ يكون الله فيه الحَكَم، ورسول الله الخصيم.

يا أهل العزاء... إذا كانت صاحبة المصيبة هي التي ترفع شكواها إلى الله، فكيف يحيط الكلام بحزنها؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش اتمام حجت).

10 وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ[1]

DEUTSCH

Die Klage, die sie selbst anstimmte

„Und die Unrecht tun, werden erfahren, zu welchem Ende sie heimkehren."

Hier stimmte die Herrin ihre eigene Klage an.

Sie werden erfahren, welches Herz sie in Brand setzten; sie werden erfahren, welche Blüte sie zerpflückten; sie werden erfahren, welches Herz sie brachen und welchen Kummer sie Ali ins Herz gossen.

Fatima übergab ihr Recht dem Gericht der Auferstehung – dort, wo Gott der Richter ist und der Prophet für sie Klage führt.

ENGLISH

The Lament She Recited Herself

"Those who have done wrong will soon know to what end they will return."

Here, Lady Fāṭimah recited her own lament.

They will know whose heart they set ablaze; they will know what flower they tore apart, petal by petal; they will know whose heart they broke and what grief they brought upon ʿAlī.

Fāṭimah entrusted her right to the court of the Resurrection, where God is the Judge and the Prophet is the one who seeks redress.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۳

بخش سوم

با انصار

فریادی که پاسخی نشنید

۱۱ حرمت پدر در فرزند

۱۲ حریمِ شکسته

۱۳ فریادی که کسی جواب نداد

۱۴ دردِ دل

3

TEIL 3 · PART 3

An die Helfer

To the Helpers

Ein Ruf, der keine Antwort fand · *A call that received no answer*

11 Die Ehre des Vaters in seinen Kindern
A Father Honored in His Children

12 Das verletzte Heiligtum
The Violated Sanctuary

13 Ein Ruf, auf den niemand antwortete
A Cry No One Answered

14 Das ausgeschüttete Herz
A Heart Poured Out

۱۱
حرمت پدر در فرزند

أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ: الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟[۱]

مگر پدرم رسول خدا نمی‌فرمود: حرمت هر کس در فرزندانش نگه داشته می‌شود؟

رو به انصار کرد؛ همان‌ها که روزی پیغمبر را در شهرشان پناه دادند.

مگر پدرم نگفت حرمت هر کس را در فرزندانش نگه دارید؟ این‌همه سال پیغمبر میان شما بود و به شما خوبی کرد؛ این بود جواب خوبی‌هایش؟

چه زود فراموش کردید... هنوز صدای پیغمبر در کوچه‌های مدینه می‌پیچید، که حرمت یگانه دخترش شکسته شد.

الترجمة العربية

التفتت الزهراء إلى الأنصار... إلى أولئك الذين آووا رسول الله يومًا في مدينتهم.

يا معشر الأنصار... أما كان رسول الله بينكم؟ أما أحسن إليكم؟ أما سمعتم رسول الله يقول إنّ المرء يُحفظ في ولده؟ فأين حفظُكم لرسول الله في ابنته؟ ما أسرع ما تبدّلت أحوالكم بعده!

يا زهراء... كأنّ صوت أبيك ما زال يتردّد في أزقّة المدينة، ولكنّ ابنته اليوم تسأل عن حرمة أبيها في ولده.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش خطاب به انصار).

11 أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبِي يَقُولُ: الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟[1]

DEUTSCH

Die Ehre des Vaters in seinen Kindern

„Pflegte nicht der Gesandte Gottes, mein Vater, zu sagen: Einen Menschen ehrt man in seinen Kindern?“

Sie wandte sich an die Helfer – an jene, die dem Propheten einst in ihrer Stadt Zuflucht gewährt hatten.

Sagte mein Vater nicht: Wahrt die Ehre eines Menschen in seinen Kindern? All die Jahre lebte der Prophet unter euch und erwies euch Gutes; war dies der Dank für sein Gutes?

Wie schnell ihr vergessen habt … Noch hallte die Stimme des Propheten durch die Gassen Medinas, als die Ehre seiner einzigen Tochter verletzt wurde.

ENGLISH

A Father Honored in His Children

“Did not the Messenger of God, my father, say: A man is honored in his children?”

She turned to the Helpers – those who had once given the Prophet refuge in their city.

Did my father not say: Honor a person by honoring their children? All these years the Prophet lived among you and showed you kindness; was this the return for his kindness?

How quickly you forgot… The Prophet’s voice still echoed through the lanes of Medina when the honour of his only daughter was violated.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt, an die Helfer · Fadak Sermon, to the Helpers).

۱۲

حریمِ شکسته

وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ، وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ[۱]

حریم پیامبر تباه شد و حرمتش با رحلتش از میان رفت

فاطمه خودش گفت: با رفتن پدرم، حریمش را تباه کردند و حرمتش را از میان بردند.

حریم پیغمبر کجا بود؟ همان خانه‌ای که پیغمبر صبح‌ها کنار درش می‌ایستاد و می‌فرمود: السّلام علیکم یا اهل البیت. همان دری که فرشتگان با اجازه از آن می‌گذشتند.

پدر که رفت، دیگر کسی کنار آن در نایستاد تا سلام بدهد...

الترجمة العربية

قالت الزهراء، وهي تذكر ما جرى بعد أبيها: مضى أبي... فضُيّع حريمه، وانتُهكت حرمته.

يا أهل العزاء، تذكّروا ذلك البيت... البيت الذي كان رسول الله يقف عند بابه كلّ صباح ويقول: السلامُ عليكم يا أهلَ البيت... ذلك الباب الذي لم تكن الملائكةُ تدخله إلا بإذن... أين حرمته اليوم؟ رحل الأب... ولم يعد صوته يُسمع عند الباب.

يا زهراء... ما أشدّ وحشة البيت حين يغيب عنه صوت رسول الله!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش خطاب به انصار).

12 وَأُضِيعَ الْحَرِيمُ، وَأُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ[1]

DEUTSCH

Das verletzte Heiligtum

„Sein Heiligtum wurde preisgegeben und seine Unantastbarkeit bei seinem Tod aufgehoben.“

Fatima selbst sagte: Seit mein Vater nicht mehr ist, hat man sein Heiligtum preisgegeben und seine Unantastbarkeit aufgehoben.

Wo war das Heiligtum des Propheten? Jenes Haus, an dessen Tür der Prophet jeden Morgen stand und sprach: Friede sei mit euch, o Leute des Hauses. Jene Tür, durch die die Engel nur mit Erlaubnis traten.

Als der Vater gegangen war, stand niemand mehr an dieser Tür, um zu grüßen …

ENGLISH

The Violated Sanctuary

“His sanctuary was violated, and his sanctity was disregarded upon his death.”

Fāṭimah herself said: With my father gone, they laid waste his sanctuary and violated his sanctity.

Where was the Prophet’s sanctuary? That very house at whose door the Prophet would stand each morning and say: Peace be upon you, O People of the House. That very door through which the angels passed only with permission.

When her father was gone, no one stood at that door any longer to offer his greeting…

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt, an die Helfer · Fadak Sermon, to the Helpers).

۱۳

فریادی که کسی جواب نداد

أَأُهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرْأًى مِنِّي وَمَسْمَعٍ... وَتَأْتِيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلَا تُغِيثُونَ؟[1]

میراث پدرم را ببرند و شما ببینید و بشنوید؟ فریادم به شما می‌رسد و به فریادم نمی‌رسید؟

ای انصار! شما می‌بینید، می‌شنوید؛ نفر دارید، سلاح دارید، سپر دارید. این فاطمه است که شما را صدا می‌زند!

صدای فاطمه به گوش همه رسید، اما یک نفر از جا برنخاست.

فاطمه در این روزها بارها همین را دید: صدا زد و کسی به فریادش نرسید. آن روز هم که پشت در صدا زد، صدایش را شنیدند... و کسی نیامد.

الترجمة العربية

نادت فاطمة الأنصار... خاطبت من يسمعون ويرون، ومن عرفوا الحقّ والعدل. يا معشر الأنصار... إنّها فاطمة تدعوكم

بلغ صوتها مسامع القوم... ولكن لم يقم من بينهم من ينصرها.

ولعلّ قلبها عاد إلى نداءاتٍ أخرى في تلك الأيام... نداءاتٍ سُمعت ولم تجد من يجيب. يوم نادت فيه من خلف الباب، سمعوا صوتها... ولم يأتِ أحد.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش خطاب به انصار).

13 أَأُهْضَمُ تُرَاثَ أَبِي وَأَنْتُمْ بِمَرْأًى مِنِّي وَمَسْمَعٍ... وَتَأْتِيكُمُ الصَّرْخَةُ فَلَا تُغِيثُونَ؟[1]

DEUTSCH

Ein Ruf, auf den niemand antwortete

„Soll mir das Erbe meines Vaters entrissen werden, während ihr mich seht und hört ...? Mein Hilferuf erreicht euch, und ihr kommt mir nicht zu Hilfe?“

O ihr Helfer! Ihr seht, ihr hört; ihr habt Männer, ihr habt Waffen, ihr habt Schilde. Es ist Fatima, die euch ruft!

Fatimas Stimme erreichte alle, doch kein Einziger erhob sich.

In diesen Tagen erlebte Fatima es immer wieder: Sie rief, und niemand kam ihr zu Hilfe. Auch an jenem Tag, als sie hinter der Tür um Hilfe rief, hörte man ihre Stimme ... und niemand kam.

ENGLISH

A Cry No One Answered

“Shall I be stripped of my father’s heritage while you see me and hear me...? My cry reaches you, and you do not come to my aid?”

O Helpers! You see, you hear; you have men, weapons and shields. It is Fāṭimah who is calling you!

Fāṭimah’s voice reached them all, yet not one of them rose.

During those days, Fāṭimah experienced this time and again: she called out, but no one came to her aid. Even on the day when she cried out from behind the door, her voice was heard... and no one came.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt, an die Helfer · Fadak Sermon, to the Helpers).

۱۴
دردِ دل

وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوَرُ الْقَنَاةِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ[۱]

این سخنان، جوشش جان بود و سوز دل؛ شکستگی نیزه بود و رازِ سرگشودهٔ سینه

فاطمه گفت: می‌دانستم یاری‌ام نمی‌کنید. پس چرا آمدم؟

جانم به جوش آمده بود، دلم می‌سوخت، نیزه‌ام شکسته بود، و سینه‌ام دیگر جای این‌همه غم را نداشت.

فاطمه آمده بود دردِ دلش را بگوید؛ اما در آن مسجدِ پر از جمعیت، کسی نبود که دردِ دلش را بفهمد.

الترجمة العربية

قالت الزهراء: كنت أعلم أنّكم لن تنصروني... ولكنّ النفس قد فاضت، والقلب قد احترق، والصدر قد ضاق بما فيه.

يا أهل العزاء... ليست كلّ كلمةٍ تُقال طلبًا لجواب؛ قد يتكلّم الموجوع لأنّ صدره لم يعد يحتمل الكتمان.

يا زهراء... لقد أسمعتِهم صوتك. جاءت فاطمة لتبثّ ما في صدرها... ولكن من كان في ذلك الجمع يسمع وجع قلبها حقًّا؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، بخش اتمام حجت).

14

وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوَرُ الْقَنَاةِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ[1]

DEUTSCH

Das ausgeschüttete Herz

„Doch es war die überströmende Seele, die Glut des Zorns, der gebrochene Speer und das entsiegelte Geheimnis der Brust.“

Fatima sagte: Ich wusste, dass ihr mir nicht helfen würdet. Warum also kam ich?

Meine Seele strömte über, mein Herz brannte, mein Speer war gebrochen, und meine Brust konnte so viel Kummer nicht länger fassen.

Fatima war gekommen, ihr Herz auszuschütten; doch in jener übervollen Moschee war niemand, der den Kummer ihres Herzens verstand.

ENGLISH

A Heart Poured Out

“But these words arose from an overflowing soul, anguish released from the heart, a broken spear, and the grief concealed within the breast.”

Fāṭimah said, “I knew you would not help me. Then why did I come?”

“My soul had overflowed, my heart was burning, my spear was broken, and my breast could no longer hold so much grief.”

Fāṭimah had come to pour out her heart; yet in that crowded mosque there was no one who understood her grief.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Fadak-Predigt · Fadak Sermon).

۴

بخش چهارم

کنار قبر پدر

دردِ دل با پدر

۱۵ بابا، بعد از تو...

۱۶ ما را سبک شمردند

۱۷ خانه‌ای که جبرئیل در آن بود

۱۸ کاش پیش از تو مرده بودم

۱۹ تا چشم داریم، می‌گَرییم

۲۰ نامهٔ پاره‌شده

4

TEIL 4 · PART 4

Am Grab des Vaters

At Her Father's Grave

Zwiesprache mit dem Vater · *Speaking to her father*

15 Vater, nach dir …
Father, After You…

16 Man achtete uns gering
They Held Us in Contempt

17 Das Haus, in das Gabriel kam
The House Where Gabriel Came

18 Wäre ich doch vor dir gestorben
Would That I Had Died Before You

19 Solange wir Augen haben, weinen wir
As Long as We Have Eyes, We Will Weep

20 Die zerrissene Urkunde
The Torn Deed

۱۵
بابا، بعد از تو...

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ / لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ[۱]

بعد از تو خبرها و ماجراهایی پیش آمد که اگر بودی، کار به این‌جا نمی‌کشید

خطبه که تمام شد، رو به قبر پدر کرد. با مردم با آیه و دلیل سخن گفته بود؛ اما با پدر فقط دردِ دل کرد.

بابا! بعد از تو اتفاق‌هایی افتاد... اگر بودی، کسی جرأت نمی‌کرد. اگر بودی، دخترت این‌طور تنها نمی‌ماند.

ما تو را از دست دادیم، مثل زمینی که باران را از دست بدهد. بابا! بیا و ببین قومت با ما چه کردند.

الترجمة العربية

فرغت الزهراء من مخاطبة الناس... ثمّ اتّجه قلبها إلى قبر أبيها. كلّمتهم بالحجّة والبيان... وأمّا أباها، فبثّته الشكوى.

يا أبتاه... لقد جرت بعدك أمورا! يا أبتاه... لو كنت حاضرًا، أكانت ابنتك تبقى هكذا وحيدة؟

تعالَ يا رسول الله، فقدناك فَقْدَ الأرضِ وابلَها. انظر ما جرى بعدك على أهل بيتك... هكذا يخاطب القلبُ أباه بلسان الحال. يا فاطمة... كم من شكوى لم تجدي لها موضعًا إلا عند قبر رسول الله!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، اشعار حضرت کنار قبر رسول خدا).

15 قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ / لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ[1]

DEUTSCH

Vater, nach dir …

„Nach dir kamen Nachrichten und Wirren; hättest du sie erlebt, wäre das Unheil nicht so groß geworden."

Als die Predigt beendet war, wandte sie sich dem Grab ihres Vaters zu. Zu den Menschen hatte sie mit Versen und Beweisen gesprochen; ihrem Vater schüttete sie nur ihr Herz aus.

Vater! Nach dir ist so vieles geschehen … Wärst du hier gewesen, hätte niemand es gewagt. Wärst du hier gewesen, wäre deine Tochter nicht so allein.

Wir haben dich verloren, wie die Erde ihren Regen verliert. Vater! Komm und sieh, was dein Volk uns angetan hat.

ENGLISH

Father, After You…

"After you came tidings and turmoil; had you witnessed them, the troubles would not have grown so great."

When the sermon was over, she turned towards her father's grave. To the people she had spoken with Qur'anic verses and arguments; to her father she simply poured out her heart.

Father! After you, so much has happened… Had you been here, no one would have dared to do such things. Had you been here, your daughter would not be left so alone.

We have lost you as the earth loses its rain. Father! Come and see what your people have done to us.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Klage am Grab des Propheten · Lament at the Prophet's grave).

۱۶
ما را سبک شمردند

تَجَهَّمَتْنَا رِجَالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنَا / لَمَّا فُقِدْتَ وَكُلُّ الْإِرْثِ مُغْتَصَبُ[۱]

تا تو رفتی، مردانی با ما ترش‌رویی کردند و ما را خوار شمردند، و همهٔ میراث غصب شد

بابا! تا تو بودی، همه به ما احترام می‌گذاشتند. تو که رفتی، چهره‌ها برگشت.

همان‌ها که تا دیروز به احترام دخترت از جا برمی‌خاستند، امروز رو ترش کردند و ما را سبک شمردند.

تا خاک میان من و تو حائل شد، آنچه در سینه‌ها پنهان کرده بودند، آشکار کردند.

الترجمة العربية

يا أبتاه... ما دمت بيننا كانوا يُكرموننا، فلمّا رحلت تبدّلت الوجوه.

الذين كانوا بالأمس يقومون إجلالًا لابنتك، صاروا اليوم يُظهرون لها الجفاء. وتجهّموا لنا اليوم واستخفّوا بنا. ما إن حال التراب بيني وبينك حتى ظهر ما كان مستورًا في الصدور.

يا رسول الله... أيّ غربةٍ نزلت على بيتك بعد رحيلك؟ يا زهراء... ما أشدّ وقع هذه الكلمات حين تُقال عند قبر الأب!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، اشعار حضرت کنار قبر رسول خدا).

16 تَجَهَّمَتْنَا رِجَالٌ وَاسْتُخِفَّ بِنَا / لَمَّا فُقِدْتَ وَكُلُّ الْإِرْثِ مُغْتَصَبُ[1]

DEUTSCH

Man achtete uns gering

„Als du nicht mehr da warst, zeigten uns Männer finstere Mienen, man achtete uns gering, und das ganze Erbe wurde geraubt."

Vater! Solange du da warst, ehrten uns alle. Als du gingst, wandten sich die Gesichter ab.

Gerade die, die sich gestern noch aus Achtung vor deiner Tochter erhoben, sahen uns heute mit finsteren Mienen an und achteten uns gering.

Kaum hatte sich die Erde zwischen mich und dich gelegt, kehrten sie hervor, was sie in ihrer Brust verborgen hatten.

ENGLISH

They Held Us in Contempt

"When you were gone, men turned sullen faces upon us and held us in contempt, and all our inheritance was seized."

Father! While you were here, everyone honored us. When you departed, their faces changed.

The very people who only yesterday rose out of respect for your daughter now turned towards us with sullen faces and treated us with contempt.

No sooner had the earth come between you and me than they laid bare what they had hidden in their breasts.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Klage am Grab des Propheten · Lament at the Prophet's grave).

۱۷
خانه‌ای که جبرئیل در آن بود

وَكَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا / فَقَدْ فُقِدْتَ وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبُ[۱]

جبرئیل با آیات مونس ما بود؛ تو رفتی و همهٔ خوبی‌ها از ما پوشیده شد

بابا! یادت هست؟ جبرئیل با آیات خدا به خانهٔ ما می‌آمد و مونس ما بود.

تو که رفتی، دیگر از آن رفت‌وآمدها خبری نیست. خانه سوت و کور شد.

تو ماه شب چهارده بودی، چراغی که همه از نورش روشن می‌شدند. چراغ که خاموش شد، خانهٔ ما در تاریکی ماند.

الترجمة العربية

يا أبتاه... أتذكر بيتنا؟ كان جبرئيل يأتيه بآيات الله، وكانت فيه أُنسٌ وبركة.

منذ رحيلك انقطع ذلك المجيء والذهاب... وسكنت أرجاء الدار سكينةٌ يملؤها الحزن. كنتَ بدرًا يستضيء به الجميع... وسراجًا يهدي في الظلام.

فلمّا غاب السراج، يا رسول الله، ما أشدّ ما شعر أهل بيتك بوحشة الدار! يا زهراء... كيف يبدو البيت الذي اعتاد صوت الوحي، حين يغيب عنه صوت أبيك؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، اشعار حضرت کنار قبر رسول خدا).

17 وَكَانَ جِبْرِيلُ بِالْآيَاتِ يُؤْنِسُنَا / فَقَدْ فُقِدْتَ وَكُلُّ الْخَيْرِ مُحْتَجَبُ[1]

DEUTSCH

Das Haus, in das Gabriel kam

„Gabriel war uns mit den Versen ein vertrauter Gefährte; nun bist du fort, und alles Gute ist uns verhüllt."

Vater! Erinnerst du dich? Gabriel kam mit den Versen Gottes in unser Haus und war uns ein vertrauter Gefährte.

Seit du gegangen bist, ist es mit diesem Kommen und Gehen vorbei. Das Haus ist still und verlassen.

Du warst der volle Mond, eine Lampe, an deren Licht sich alle erleuchteten. Als die Lampe erlosch, blieb unser Haus im Dunkeln.

ENGLISH

The House Where Gabriel Came

"Gabriel brought us divine verses and was our companion; now you are gone, and all goodness is hidden from us."

Father! Do you remember? Gabriel would come to our house with God's verses, and he was our companion.

Since you departed, those visits have ceased. The house has fallen silent and desolate.

You were the full moon, a lamp by whose light all were illumined. When the lamp went out, our house was left in darkness.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Klage am Grab des Propheten · Lament at the Prophet's grave).

۱۸
کاش پیش از تو مرده بودم

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا / لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُثُبُ[۱]

ای کاش پیش از تو مرگ به سراغ ما آمده بود؛ آن‌گاه که رفتی و تلّی از خاک میان ما و تو حائل شد

دختری هجده‌ساله کنار قبر پدر نشسته و آرزوی مرگ می‌کند.

بابا! کاش پیش از تو مرده بودم و این روزها را نمی‌دیدم. کاش نمی‌دیدم که میان من و تو تلّی از خاک فاصله شد.

این آرزو چندان طول نکشید؛ دختر خیلی زود به پدر پیوست.

الترجمة العربية

جلست الزهراء عند قبر أبيها... وقد بلغ بها الحزن أن تتمنّى لو أنّها رحلت قبله.

يا أبتاه... ليتني متّ قبلك، ولم أرَ هذه الأيام... وليت التراب لم يحل بيني وبينك. يا أهل العزاء... تأمّلوا بنتًا مفجوعةً بأبيها، لا تجد في كلماتها إلا الشوق إليه والحسرة على فراقه.

يا زهراء... ما أقسى الأيام التي تجعل الابنة تتمنّى ألّا تكون قد شهدتها! ولم يطل بقاؤها بعد، فما لبثت البنتُ أن لحقت بأبيها...

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۷-۱۰۷ (خطبهٔ فدکیه، اشعار حضرت کنار قبر رسول خدا).

18

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادَفَنَا / لَمَّا مَضَيْتَ وَحَالَتْ دُونَكَ الْكُثُبُ[1]

DEUTSCH

Wäre ich doch vor dir gestorben

„Hätte uns doch der Tod vor dir ereilt, als du gingst und die Erdhügel sich zwischen uns legten."

Eine achtzehnjährige Tochter sitzt am Grab ihres Vaters und sehnt sich nach dem Tod.

Vater! Wäre ich doch vor dir gestorben und hätte diese Tage nicht gesehen. Hätte ich doch nicht sehen müssen, wie sich ein Hügel Erde zwischen dich und mich legte.

Dieser Wunsch musste nicht lange warten; bald folgte die Tochter ihrem Vater.

ENGLISH

Would That I Had Died Before You

"Would that death had met us before you, when you passed, and the mounds of earth came between us."

A daughter of eighteen sits at her father's grave and longs for death.

Father! Would that I had died before you and never seen these days. Would that I had not had to watch a mound of earth come between you and me.

Before long, the daughter followed her father.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:97–107 (Klage am Grab des Propheten · Lament at the Prophet's grave).

۱۹

تا چشم داریم، می‌گریم

فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عِشْنَا وَمَا بَقِيَتْ / مِنَّا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكَبُ[۱]

تا زنده‌ایم و تا چشمی برایمان مانده، با اشکِ روان بر تو خواهیم گریست

عهد بست که تا زنده است برای پدر گریه کند؛ و به عهدش وفا کرد.

آن‌قدر گریست که در شهر صدایش را تاب نیاوردند. گفتند یا شب گریه کن یا روز. علی بیرون شهر برایش سایه‌بانی ساخت؛ بیت‌الاحزان.

دختر پیغمبر حتی برای گریه بر پدرش هم جایی در شهر پدر نداشت.

الترجمة العربية

بكت الزهراء أباها... وكان بكاؤها متواصلًا، ليلًا ونهارًا.

حتى ضاق بها أهل المدينة من صوت بكائها، فبنى لها عليٌّ مأوًى خارج المدينة عُرف ببيت الأحزان. أفي المدينة لا تجد بنت رسول الله موضعًا تبكي فيه أباها؟ يا زهراء... إذا كان الحزن على رسول الله قد ملأ قلبك، فأين تذهبين بدموعك؟

كلّما أقبل صباحٌ تجدد الفقد... وكلّما أرخى الليل ستاره عاد الأنين.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۰-۹۲ (روایت امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ فدک).

19

فَسَوْفَ نَبْكِيكَ مَا عِشْنَا وَمَا بَقِيَتْ / مِنَّا الْعُيُونُ بِتَهْمَالٍ لَهَا سَكَبُ[1]

DEUTSCH

Solange wir Augen haben, weinen wir

„Wir werden um dich weinen, solange wir leben und solange uns Augen bleiben, mit Tränen, die unaufhörlich fließen."

Sie gelobte, um ihren Vater zu weinen, solange sie lebte; und sie hielt ihr Gelübde.

Sie weinte so sehr, dass die Stadt ihre Stimme nicht ertrug. Man sagte: Weine entweder bei Nacht oder bei Tag. Ali baute ihr außerhalb der Stadt einen Unterstand: das Haus der Trauer.

Die Tochter des Propheten hatte in der Stadt ihres Vaters nicht einmal einen Ort, um um ihren Vater zu weinen.

ENGLISH

As Long as We Have Eyes, We Will Weep

"We shall weep for you as long as we live and as long as eyes remain to us, with tears that flow without ceasing."

She vowed to weep for her father as long as she lived; and she kept her vow.

She wept so much that the city could not bear her voice. They said, "Weep either by night or by day." ʿAlī built her a shelter outside the city: the House of Sorrows.

The Prophet's daughter had no place in her father's city in which to weep for her father.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:90–92 (Überlieferung von Imam aṣ-Ṣādiq · Narration of Imam al-Ṣādiq).

۲۰
نامه پاره‌شده

فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ فَتَفَلَ فِيهِ وَمَزَّقَهُ، فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ تَبْكِي[۱]

عمر نامه را از دست فاطمه گرفت، آب دهان بر آن انداخت و پاره‌اش کرد؛ و فاطمه گریان بیرون رفت

شاهد آورد؛ امّ‌ایمن آمد، علی آمد و گواهی دادند. نامه‌ای نوشتند و به دستش دادند.

هنوز چند قدمی نرفته بود که نامه را از دستش گرفتند، آب دهان بر آن انداختند و پاره‌اش کردند.

این‌جا روایت فقط یک جمله دارد: «فاطمه گریان بیرون رفت». دختر پیغمبر از مسجد پدرش گریه‌کنان به خانه برگشت.

الترجمة العربية

جاءت الزهراء بالشهود... وجاء عليّ عليه السلام، وجاءت أمّ أيمن.

وكُتب لها كتابٌ وجُعل في يدها... ثم انتزعه منها ومزّقه. يا أهل العزاء... تأمّلوا كيف تنتهي الرواية بكلمات قليلة، ولكنّها ثقيلة على القلب: خرجت فاطمة تبكي.

لم تعد بنت رسول الله من مسجد أبيها فرِحةً بحقّها... بل عادت إلى دارها والدمع معها.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۹۰-۹۲ (روایت امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ فدک).

20

فَأَخَذَ عُمَرُ الْكِتَابَ مِنْ فَاطِمَةَ فَتَفَلَ فِيهِ وَمَزَّقَهُ، فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ تَبْكِي [1]

DEUTSCH

Die zerrissene Urkunde

„Umar nahm Fatima die Urkunde ab, spie darauf und zerriss sie; und Fatima ging weinend hinaus."

Sie brachte Zeugen; Umm Aiman kam, Ali kam, und sie legten Zeugnis ab. Man schrieb eine Urkunde und gab sie ihr in die Hand.

Sie war noch nicht viele Schritte gegangen, da riss man ihr die Urkunde aus der Hand, spie darauf und zerriss sie.

Hier hat die Überlieferung nur einen einzigen Satz: „Und Fatima ging weinend hinaus." Die Tochter des Propheten kehrte weinend aus der Moschee ihres Vaters heim.

ENGLISH

The Torn Deed

"Umar took the deed from Fāṭimah, spat upon it and tore it apart; and Fāṭimah went out weeping."

She presented witnesses: Umm Ayman and ʿAlī came forward and testified. A deed was written and placed in her hand.

She had not gone many steps before they snatched the deed from her hand, spat upon it and tore it apart.

At this point, the narration states simply: "And Fāṭimah went out weeping." The Prophet's daughter returned home from her father's mosque in tears.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:90–92 (Überlieferung von Imam aṣ-Ṣādiq · Narration of Imam al-Ṣādiq).

۵

بخش پنجم

بازگشت به خانه

گفت‌وگو با امیرالمؤمنین

۲۱ علی چشم به راه بود
۲۲ با بغض رفتم...
۲۳ نه مدافعی، نه پناهی
۲۴ نانِ حسن و حسین
۲۵ کاش مرده بودم
۲۶ هر صبح، هر شام
۲۷ تکیه‌گاه رفت
۲۸ شکایت به پدر
۲۹ و دیگر چیزی نگفت

5

TEIL 5 · PART 5

Die Heimkehr

The Return Home

Mit dem Befehlshaber der Gläubigen · *The conversation with the Commander of the Faithful*

21 Ali wartete
ʿAlī Was Waiting

22 Mit unterdrücktem Schmerz ging ich hinaus ...
I Went Out Choking Back My Grief...

23 Kein Verteidiger, keine Zuflucht
No Defender, No Refuge

24 Das Brot von Hasan und Husain
The Bread of Ḥasan and Ḥusayn

25 Wäre ich doch gestorben
Would That I Had Died

26 Jeden Morgen, jeden Abend
Every Dawn, Every Dusk

27 Die Stütze ist gefallen
The Pillar Has Fallen

28 Meine Klage bringe ich meinem Vater
My Complaint Is to My Father

29 Und sie sagte nichts mehr
And She Said No More

۲۱

علی چشم به راه بود

وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ وَيَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ[۱]

و امیرالمؤمنین چشم‌انتظار بازگشت او بود و طلوعش را انتظار می‌کشید

علی در خانه نشسته بود و چشم به در دوخته بود؛ مثل کسی که منتظر طلوع خورشید است.

در باز شد. فاطمه برگشت؛ خسته، رنجور، با چادری خاک‌آلود.

علی دید که خورشیدش طلوع کرد... اما خورشیدی که دیگر رمق تابیدن نداشت.

الترجمة العربية

كان عليّ عليه السلام في الدار، شاخصًا ببصره نحو الباب... ينتظر عودة الزهراء.

انفتح الباب... عادت فاطمة متعبةً منهكة، وقد علا الغبار جلبابها.

يا عليّ... كنت تنتظر طلوع شمسك، فإذا بالشمس تعود وقد أثقلها الحزن. تُرى، ماذا رأى أمير المؤمنين في وجه فاطمة حين دخلت؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

21 وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَتَوَقَّعُ رُجُوعَهَا إِلَيْهِ وَيَتَطَلَّعُ طُلُوعَهَا عَلَيْهِ[1]

DEUTSCH

Ali wartete

„Und der Befehlshaber der Gläubigen erwartete ihre Rückkehr und hielt Ausschau, dass sie ihm aufgehe wie die Sonne.“

Ali saß zu Hause, den Blick auf die Tür gerichtet, wie einer, der auf den Sonnenaufgang wartet.

Die Tür öffnete sich. Fatima kehrte zurück – erschöpft, gebrochen, den Umhang voller Staub.

Ali sah seine Sonne aufgehen … doch eine Sonne, die keine Kraft mehr hatte zu scheinen.

ENGLISH

ʿAlī Was Waiting

“And the Commander of the Faithful was awaiting her return, awaiting her appearance as one awaits the rising sun.”

ʿAlī sat at home with his eyes on the door, like one who waits for the sun to rise.

The door opened. Fāṭimah returned – weary, worn, her cloak covered in dust.

ʿAlī saw his sun rise… but it was a sun that no longer had the strength to shine.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۲
با بغض رفتم...

خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَعُدْتُ رَاغِمَةً[۱]

با بغضی فروخورده بیرون رفتم و دل‌شکسته بازگشتم

اولین جمله‌ای که در خانه گفت این بود: علی جان! با بغض رفتم و دل‌شکسته برگشتم.

تمام راه بغضش را نگه داشته بود؛ در مسجد، کنار قبر پدر، در کوچه‌های مدینه.

به خانه که رسید، بغضش شکست. فاطمه فقط پیش علی می‌توانست دلش را خالی کند.

الترجمة العربية

قالت الزهراء لعليّ عليه السلام: خرجتُ كاظمةً غيظي، وعُدتُ وقد أثقل الحزن قلبي.

في المسجد حبست غصّتها... وعند قبر أبيها حملت شكواها... وفي طريق العودة ظلّ الألم مكتومًا.

ولكنّها حين بلغت دارها، وجدت أمامها عليًّا... انفجرت غصّتها. يا عليّ... عند من تبثّ فاطمة حزنها، إن لم تبثّه عندك؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷-۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

22

خَرَجْتُ كَاظِمَةً وَعُدْتُ رَاغِمَةً[1]

DEUTSCH

Mit unterdrücktem Schmerz ging ich hinaus …

„Ich ging hinaus und erstickte meinen Kummer, und gedemütigt kehrte ich zurück.“

Ihre ersten Worte zu Hause waren: Ali, mit unterdrückten Tränen ging ich hinaus, und mit gebrochenem Herzen kam ich zurück.

Den ganzen Weg über hatte sie ihre Tränen zurückgehalten: in der Moschee, am Grab ihres Vaters, in den Gassen Medinas.

Als sie heimkam, brach ihr Schmerz hervor. Nur bei Ali konnte Fatima ihr Herz ausschütten.

ENGLISH

I Went Out Choking Back My Grief…

“I went out suppressing my anguish, and returned in humiliation.”

Her first words at home were: “‘Alī, I went out choking back my tears, and I came back with a broken heart.”

All the way she had held back her tears: in the mosque, beside her father’s grave, in the lanes of Medina.

When she reached home, her grief broke free. Only in ʿAlī’s presence could Fāṭimah unburden her heart.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۳
نه مدافعی، نه پناهی

وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ[۱]

جماعت چشم از من فرو بستند؛ نه مدافعی ماند و نه کسی که جلوی ستم بایستد

علی جان! انصار یاری‌شان را از من دریغ کردند، مهاجران رشتهٔ خویشی را بریدند، و همهٔ مردم چشم‌هایشان را بستند.

در آن مسجد پر از جمعیت، یک نفر نبود که از من دفاع کند.

فاطمه در میان آن‌همه جمعیت، تنهای تنها بود.

الترجمة العربية

يا عليّ... حبست الأنصار عنّي نصرتها، وقطع المهاجرون وصلهم، وغضّ الناس أبصارهم. وسط ذلك الجمع الكبير... بقيت فاطمة وحدها.

يا أهل العزاء... ليس أشدّ من الغربة في مكانٍ مزدحم بالناس، حين لا تجد من يمدّ إليك يد النصرة.

يا زهراء... كم كان المسجد ممتلئًا يومها، وكم كان قلبك يشعر بالوحدة!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

23 وَغَضَّتِ الْجَمَاعَةُ دُونِي طَرْفَهَا، فَلَا دَافِعَ وَلَا مَانِعَ [1]

DEUTSCH

Kein Verteidiger, keine Zuflucht

„Die Menge senkte vor mir den Blick; niemand verteidigte mich, niemand wehrte das Unrecht ab.“

Ali! Die Helfer verweigerten mir ihren Beistand, die Auswanderer zerschnitten das Band der Verwandtschaft, und alle Menschen verschlossen die Augen.

In jener übervollen Moschee war nicht einer, der mich verteidigte.
Inmitten all dieser Menschen war Fatima ganz und gar allein.

ENGLISH

No Defender, No Refuge

“The people lowered their eyes before me; there was no one to defend me, no one to ward off injustice.”

ʿAlī! The Helpers withheld their support from me, the Emigrants severed the ties of kinship, and all the people closed their eyes.

In that crowded mosque there was not one who defended me.
Amid all those people, Fāṭimah was utterly alone.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۴

نانِ حسن و حسین

هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نَحْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنَيَّ[۱]

این پسر ابی‌قحافه است که هدیهٔ پدرم و قوتِ دو پسرم را از من می‌رباید

مادر است دیگر؛ در اوج غصه هم یاد بچه‌هایش است.

گفت: هدیهٔ پدرم را گرفتند... و نانِ دو پسرم را.

دلش برای حسن و حسین می‌سوخت. شاید می‌دانست خودش به‌زودی می‌رود و بچه‌ها بی‌مادر می‌مانند. دلش می‌خواست چیزی برایشان بماند؛ اما همان هم از دستش رفت.

الترجمة العربية

حتى في ذروة حزنها، لم تزل الزهراء تذكر أطفالها

تذكّرت الحسن والحسين عليهما السلام... وتذكّرت ما أُخذ من حقّهما.

يا فاطمة... كان قلبك مثقلًا بمصاب أبيك، ومع ذلك كان فيه موضعٌ لوجع طفليك. ولعلّها، بلسان الحال، كانت تفكّر في غد... ماذا يبقى للحسن والحسين من بعد أمّهما؟ تعلم أنّها راحلة. كانت تحبّ أن تتركَ لهما شيئًا، فأخذوه منها.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

24 هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي نَحْلَةَ أَبِي وَبُلْغَةَ ابْنَيَّ[1]

DEUTSCH

Das Brot von Hasan und Husain

„Dieser Sohn des Abu Quhafa entreißt mir das Geschenk meines Vaters und den Lebensunterhalt meiner beiden Söhne.“

Sie ist eben eine Mutter; selbst im tiefsten Kummer denkt sie an ihre Kinder.

Sie sagte: Sie haben mir das Geschenk meines Vaters genommen … und das Brot meiner beiden Söhne.

Ihr Herz schmerzte um Hasan und Husain. Vielleicht wusste sie, dass sie bald gehen und die Kinder mutterlos zurückbleiben würden. Sie hätte ihnen gern etwas hinterlassen; doch selbst das wurde ihr genommen.

ENGLISH

The Bread of Ḥasan and Ḥusayn

“This son of Abū Quḥāfah is taking from me my father’s gift and the sustenance of my two sons.”

She was a mother, after all; even in the depths of her grief, she thought of her children.

She said, “They have taken my father’s gift… and the sustenance of my two sons.”

Her heart ached for Ḥasan and Ḥusayn. Perhaps she knew she would soon be gone, leaving the children without a mother. She longed to leave them something; but even that was taken from her.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۵
کاش مرده بودم

لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَنِيئَتِي وَدُونَ ذِلَّتِي[۱]

ای کاش پیش از این روز و پیش از این خواری مرده بودم

دختری جوان، در خانهٔ خودش، کنار همسرش، آرزوی مرگ می‌کند.

چه بر سر این دختر آمده بود که مرگ را آرزو می‌کرد؟ کدام زخم بود که او را این‌قدر خسته کرده بود؟

علی شنید و دم نزد... و چه سخت بود برای علی، شنیدن این جمله از زبان فاطمه.

الترجمة العربية

عادت الزهراء إلى دارها... وجلست إلى جانب عليّ عليه السلام، وقد بلغ بها الوجع أن تتمنّى الموت.

يا أهل العزاء... أيّ جرحٍ نزل بهذه الشابّة حتى خرجت من فمها كلماتٌ كهذه؟ وأيّ وقعٍ كان لهذه الكلمات على قلب أمير المؤمنين حين سمعها؟

يا عليّ... كم كان ثقيلًا أن ترى فاطمة، وهي التي كانت أُنس بيتك، تحمل هذا القدر من الحزن!

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

25 لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَنِيئَتِي وَدُونَ ذِلَّتِي [1]

DEUTSCH

Wäre ich doch gestorben

„Wäre ich doch vor dieser Stunde gestorben, ehe diese Demütigung kam.“

Eine junge Frau, in ihrem eigenen Haus, an der Seite ihres Mannes, wünscht sich den Tod.

Was war dieser jungen Frau widerfahren, dass sie sich den Tod herbeisehnte? Welche Wunde hatte sie so erschöpft?

Ali hörte es und schwieg … und wie schwer war es für Ali, diese Worte aus Fatimas Mund zu hören.

ENGLISH

Would That I Had Died

“Would that I had died before this hour, before this humiliation.”

A young woman, in her own home, at her husband’s side, wishes for death.

What had befallen this young woman that she longed for death? What wound had left her so exhausted?

ʿAlī heard and said nothing… How hard it was for him to hear those words from Fāṭimah’s lips.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۶
هر صبح، هر شام

وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيْلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ[۱]

وای بر من در هر سپیده‌دم، وای بر من در هر شامگاه

هر صبح که خورشید طلوع می‌کرد، داغی تازه می‌شد؛ هر شام که خورشید غروب می‌کرد، غمی دیگر.

روزهای آخر عمر فاطمه این‌گونه گذشت: صبح با ناله، شام با اشک.

حسن و حسین هر صبح بیدار می‌شدند و مادر را گریان می‌دیدند؛ هر شب می‌خوابیدند و صدای ناله‌اش را می‌شنیدند.

الترجمة العربية

كلّما طلعت الشمس تجدد وجع... وكلّما غربت حلّ حزنٌ آخر. هكذا مضت أيام الزهراء الأخيرة... صباحٌ بالأنين، ومساءٌ بالدموع.

كان الحسن والحسين يستيقظان، فيريان أمّهما حزينة... ويُقبل الليل، فيعود صوت الأنين.

يا زهراء... كيف مرّت عليك الساعات بعد رسول الله؟ أكان في صباحك متّسعٌ لغير الذكرى؟ وفي مسائك موضعٌ لغير الدموع؟

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

26 وَيْلَايَ فِي كُلِّ شَارِقٍ، وَيْلَايَ فِي كُلِّ غَارِبٍ[1]

DEUTSCH

Jeden Morgen, jeden Abend

„Weh mir bei jedem Sonnenaufgang, weh mir bei jedem Sonnenuntergang.“

Jeden Morgen, wenn die Sonne aufging, erneuerte sich ein Schmerz; jeden Abend, wenn sie unterging, kam ein neuer Kummer.

So vergingen die letzten Tage in Fatimas Leben: die Morgen mit Klagen, die Abende mit Tränen.

Jeden Morgen erwachten Hasan und Husain und sahen ihre Mutter weinen; jede Nacht schliefen sie ein und hörten ihr Weinen.

ENGLISH

Every Dawn, Every Dusk

“Woe is me at every sunrise; woe is me at every sunset.”

Each morning, as the sun rose, grief was renewed; each evening, as it set, another sorrow came.

So passed the last days of Fāṭimah’s life: mornings of lament, evenings of tears.

Every morning Ḥasan and Ḥusayn woke to find their mother weeping; every night they fell asleep to the sound of her moans.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۷
تکیه‌گاه رفت

مَاتَ الْعَمَدُ، وَوَهَنَ الْعَضُدُ[۱]

تکیه‌گاه از دنیا رفت و بازو سست شد

ستونِ خانه رفت؛ پیغمبر.

و بازوی خانه تنها ماند؛ علی‌ای که دستش را بسته بودند و اجازهٔ دفاع نداشت.

و به زبان حال، بازوی دیگری هم بود که این روزها سست شده بود؛ بازویی که دیگر توان بالا آمدن برای دعا نداشت.

الترجمة العربية

مضى رسول الله صلى الله عليه وآله... وكان عماد البيت وسنده.

وبقي عليّ عليه السلام... يواجه وحدته، وقد قُيّدت يداه ولم يُؤذن له بالدفاع.

يا أهل العزاء... بيتٌ فقد سنده، وقلبٌ أثقله الحزن، وأيامٌ تتتابع على أهله بالمصائب.

ولعلّ لسان الحال يقول: حتى الدعاء صار يخرج من قلبٍ أضناه الوجع.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

27

مَاتَ الْعَمَدُ، وَوَهَنَ الْعَضُدُ[1]

DEUTSCH

Die Stütze ist gefallen

„Die Stütze ist gestorben, und der Arm ist schwach geworden.“

Der Pfeiler des Hauses war gegangen: der Prophet.

Und der Arm des Hauses blieb allein zurück: Ali, dem man die Hände gebunden hatte und dem es verwehrt war, sich zu wehren.

Und in der Sprache ihres Herzens gab es noch einen Arm, der in diesen Tagen schwach geworden war: einen Arm, der sich nicht mehr zum Gebet erheben konnte.

ENGLISH

The Pillar Has Fallen

“The pillar has fallen, and the arm has grown weak.”

The pillar of the household was gone: the Prophet.

And the arm of the house was left alone: ʿAlī, whose hands had been bound and who was not permitted to defend himself.

And, in the voice of her heart, there was another arm that had grown weak in those days: an arm that could no longer be raised in prayer.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۸
شکایت به پدر

شَكْوَايَ إِلَى أَبِي، وَعَدْوَايَ إِلَى رَبِّي[۱]

شکایتم را نزد پدرم می‌برم و دادخواهی‌ام را نزد پروردگارم

دیگر از مردم چیزی نخواست. دیگر کسی را صدا نزد.

گفت: شکایتم را پیش پدرم می‌برم، و دادم را از خدا می‌خواهم.

فاطمه پرونده‌اش را باز گذاشت تا روزی که پیش پدر برود و همه‌چیز را برایش تعریف کند.

الترجمة العربية

لم تعد الزهراء تطلب من الناس شيئًا... ولم تعد تنتظر نصرتهم.

قالت: شكواي إلى أبي... ودعواي إلى ربّي. يا أهل العزاء... حين تُغلق أبواب الناس، يبقى باب الله مفتوحًا، وتبقى الشكوى إلى رسول الله

يا زهراء... تركتِ قضيّتك إلى يومٍ تلقين فيه أباك، فتحدّثينه بكلّ ما جرى.

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷–۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

28 شَكْوَايَ إِلَى أَبِي، وَعَدْوَايَ إِلَى رَبِّي[1]

DEUTSCH

Meine Klage bringe ich meinem Vater

„Meine Klage bringe ich vor meinen Vater, und meine Bitte um Recht vor meinen Herrn.“

Sie verlangte nichts mehr von den Menschen. Sie rief niemanden mehr an.

Sie sagte: Meine Klage bringe ich vor meinen Vater, und mein Recht fordere ich von Gott.

Fatima ließ ihre Sache offen bis zu dem Tag, an dem sie zu ihrem Vater gehen und ihm alles erzählen würde.

ENGLISH

My Complaint Is to My Father

“My complaint I bring to my father, and my plea for justice to my Lord.”

She asked nothing more of the people. She called out to no one again.

She said, “I take my complaint to my father, and I seek recompense from God.”

Fāṭimah left her case open until the day she would go to her father and tell him everything.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۲۹
و دیگر چیزی نگفت

يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَبَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ... فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ، وَأَمْسَكَتْ[۱]

«ای دختر برگزیدهٔ خدا و ای یادگار نبوّت...» فرمود: خدا مرا بس است؛ و خاموش شد

علی آرامش کرد: فاطمه جان! وای بر تو نیست؛ وای بر کسی است که به تو بدی کرد. ای دختر پیغمبر، ای یادگار نبوّت! آنچه خدا برایت آماده کرده، بهتر است از آنچه از تو گرفتند.

فاطمه فقط یک جمله گفت: حسبی الله؛ خدا مرا بس است.

و راوی می‌نویسد: «و أمسکت»؛ و دیگر هیچ نگفت. فاطمه سکوت کرد... تا آخرین روز.

الترجمة العربية

واسى عليّ عليه السلام فاطمة، وقال لها: لا ويلَ لكِ يا فاطمة، بل الويلُ لشانئك يا ابنةَ الصفوة وبقيّةَ النبوّة! ما أُعدَّ لكِ خيرٌ ممّا قُطع عنكِ.

ثمّ يذكر الراوي أنّها أمسكت عن الكلام. فلم تقل فاطمةُ إلّا كلمةً واحدة: حسبيَ الله. فلم تقل شيئًا بعدها. وبقيت فاطمةُ صامتةً...

۱. طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۷-۱۰۸ (گفت‌وگوی حضرت با امیرالمؤمنین پس از بازگشت از مسجد).

29 يَا ابْنَةَ الصَّفْوَةِ وَبَقِيَّةَ النُّبُوَّةِ... فَقَالَتْ: حَسْبِيَ اللَّهُ، وَأَمْسَكَتْ[1]

DEUTSCH

Und sie sagte nichts mehr

„„O Tochter des Auserwählten, o Vermächtnis des Prophetentums …“ Sie sagte: Gott genügt mir – und verstummte.“

Ali tröstete sie: Fatima, kein Wehe über dich; Wehe über den, der dir Unrecht tat. O Tochter des Propheten, o Vermächtnis des Prophetentums! Was Gott für dich bereitet hat, ist besser als das, was man dir genommen hat.

Fatima sprach nur einen einzigen Satz: Gott genügt mir.

Und der Überlieferer schreibt: „Und sie verstummte“; sie sagte nichts mehr. Fatima schwieg … bis zu ihrem letzten Tag.

ENGLISH

And She Said No More

“O daughter of the Chosen One, O remnant of prophethood…” She said, “God is sufficient for me,” and fell silent.

ʿAlī consoled her: “Fāṭimah, woe is not upon you; woe is upon the one who wronged you. O daughter of the Prophet, O remnant of prophethood! What God has prepared for you is better than what they took from you.”

Fāṭimah spoke only one sentence: “God is sufficient for me.”

And the narrator writes, “And she fell silent”; she said no more. Fāṭimah remained silent… until her final day.

1 al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:107–108 (Gespräch mit Ali · Conversation with Ali).

۶

بخش ششم

در بستر بیماری

خطبهٔ عیادت زنان مدینه

۳۰ حالت چطور است؟

۳۱ همه را آزمودم

۳۲ گناه علی چه بود؟

۳۳ دیگر دیر است

6

TEIL 6 · PART 6

Auf dem Krankenbett

Upon the Sickbed

Die Predigt an die Frauen Medinas · *The address to the women of Medina*

30 Wie geht es dir?
How Are You?

31 Ich habe sie alle geprüft
I Tested Them All

32 Was war Alis Schuld?
What Was ʿAlī's Fault?

33 Es ist zu spät
It Is Too Late

۳۰
حالت چطور است؟

كَيْفَ أَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِكِ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟ ... أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ[1]

«ای دختر رسول خدا، با بیماری‌ات چگونه‌ای؟» فرمود: به خدا از دنیای شما بیزارم و از مردانتان دلگیر

بیماری‌ای که در آن از دنیا رفت، زنان مهاجر و انصار را به عیادتش آورد. پرسیدند: دختر پیغمبر! حالت چطور است؟

فاطمه از تب نگفت، از درد پهلو نگفت، از بازوی ورم‌کرده نگفت.

گفت: به خدا از دنیای شما بیزارم و از مردانتان دلگیر. درد فاطمه، درد تن نبود؛ درد بی‌وفایی بود.

الترجمة العربية

دخلت نساء المهاجرين والأنصار على الزهراء في مرضها، وسألنها: كيف أصبحتِ يا بنت رسول الله؟ يا أهل العزاء... تأمّلوا السؤال: كيف أصبحتِ؟

لم تحدّثهنّ عن الحمّى... ولا عن وجع ضلعها... ولا عن ذراعها المتورّمة.

بل قالت: «أصبحتُ والله عائفةً لدنياكنّ، قاليةً لرجالكنّ». يا زهراء... سألوك عن ألم الجسد، فكان جوابك عن ألم الخذلان!

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص۳۵۴-۳۵۶؛ طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۸-۱۰۹ (خطبهٔ عیادت).

30

كَيْفَ أَصْبَحْتِ مِنْ عِلَّتِكِ يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟ ... أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لِدُنْيَاكُنَّ، قَالِيَةً لِرِجَالِكُنَّ[1]

DEUTSCH

Wie geht es dir?

„„Wie hast du den Morgen mit deiner Krankheit erlebt, o Tochter des Gesandten Gottes?“ ... Sie sagte: Bei Gott, ich erwache voller Überdruss an eurer Welt und voller Groll gegen eure Männer.“

In der Krankheit, von der sie nicht mehr genesen sollte, kamen die Frauen der Auswanderer und der Helfer, um sie zu besuchen. Sie fragten: Tochter des Propheten, wie geht es dir?

Fatima sprach nicht vom Fieber, nicht vom Schmerz in ihrer Seite, nicht von ihrem geschwollenen Arm.

Sie sagte: Bei Gott, eure Welt ist mir zuwider, und eure Männer haben mich gekränkt. Fatimas Schmerz war nicht der Schmerz des Leibes; es war der Schmerz über die Treulosigkeit.

ENGLISH

How Are You?

“How are you in your illness, O daughter of the Messenger of God?” ... She replied, “By God, I have come to loathe your world and resent your men.”

During the illness from which she would not recover, the women of the Emigrants and the Helpers came to visit her. They asked, “Daughter of the Prophet, how are you?”

Fāṭimah did not speak of her fever, nor of the pain in her side, nor of her swollen arm.

She said, “By God, I have come to loathe your world and resent your men.” Fāṭimah spoke not of bodily pain but of the pain of disloyalty.

1 al-Ṣadūq, *Maʿānī al-akhbār*, 354–356; al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:108–109 (Predigt an die Frauen Medinas · Sermon to the Women of Medina).

۳۱
همه را آزمودم

لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ، وَشَنِئْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ[۱]

آزمودمشان و رهایشان کردم؛ سنجیدمشان و از آنان بیزار شدم

فرمود: همه را آزمودم.

شب‌ها همراه علی، دست حسن و حسین را گرفت و درِ خانه‌ها رفت. در زد، یاری خواست، قسم داد.

همه را آزمود... و از همه دل‌شکسته برگشت.

الترجمة العربية

قالت الزهراء: لقد اختبرتهم... ثم أعرضت عنهم بعد أن عرفت ما عندهم.

يا أهل العزاء... تذكّروا ما يرويه هذا المقطع عن خروجها ليلًا مع عليّ، والحسن والحسين معهما. من بابٍ إلى باب... تطرق، وتطلب النصرة، وتناشدهم الله. بابٌ يُطرق... وانتظارٌ يطول... ثم عودةٌ إلى الدار.

يا زهراء... كم من بابٍ رجعتِ عنه مكسورة القلب؟ لقد اختبرتهم جميعًا... وعرفتِ ما كان جوابهم.

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص۳۵۴-۳۵۶؛ طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۸-۱۰۹ (خطبهٔ عیادت).

31 لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ، وَشَنِئْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ[1]

DEUTSCH

Ich habe sie alle geprüft

„Ich habe sie verworfen, nachdem ich sie geprüft hatte, und mich von ihnen abgewandt, nachdem ich sie ergründet hatte.“

Sie sagte: Ich habe sie alle geprüft.

Nachts ging sie mit Ali, Hasan und Husain an der Hand, von Tür zu Tür. Sie klopfte, bat um Beistand und beschwor sie bei Gott.

Sie prüfte sie alle … und von jeder Tür kehrte sie mit gebrochenem Herzen zurück.

ENGLISH

I Tested Them All

“I rejected them after putting them to the test, and despised them after examining them.”

She said, “I tested them all.”

By night, with ʿAlī, holding the hands of Ḥasan and Ḥusayn, she went from door to door. She knocked, asked for help, and adjured them by God.

She tested them all… and returned from each door heartbroken.

1 al-Ṣadūq, *Maʿānī al-akhbār*, 354–356; al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:108–109 (Predigt an die Frauen Medinas · Sermon to the Women of Medina).

۳۲
گناه علی چه بود؟

وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟[۱]

از ابوالحسن چه عیبی گرفتند؟

در بستر بیماری، با تنی که دیگر توان نداشت، باز هم از علی دفاع کرد.

پرسید: از ابوالحسن چه عیبی گرفتند؟ گناهش این بود که شمشیرش برای خدا بود، از مرگ نمی‌هراسید، و در راه خدا با کسی تعارف نداشت.

فاطمه تا آخرین نفس، مدافع علی ماند؛ تا آخرین روز، حتی وقتی که دیگر رمقی برایش نمانده بود.

الترجمة العربية

على فراش المرض... وقد أنهك الألم جسدها... ما زالت الزهراء تدافع عن عليّ عليه السلام.

وسألت: «وما الذي نقموا من أبي الحسن؟» ما ذنب عليّ؟ أكان ذنبه أنّ سيفه كان لله، وأنّه لا يخاف الموت، ولا تأخذه في الله لومة لائم؟

حتى وهي في أيامها الأخيرة، لم تنسَ حقّ أمير المؤمنين. أيّ وفاءٍ هذا الذي بقي في قلبك إلى آخر أنفاسك؟

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص۳۵۴-۳۵۶؛ طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۸-۱۰۹ (خطبهٔ عیادت).

32 وَمَا الَّذِي نَقَمُوا مِنْ أَبِي الْحَسَنِ؟[1]

DEUTSCH

Was war Alis Schuld?

„Und was war es, das sie Abu l-Hasan verübelten?“

Auf ihrem Krankenbett, mit einem Leib ohne Kraft, verteidigte sie dennoch Ali.

Sie fragte: Was warfen sie Abu l-Hasan vor? Seine einzige Schuld war, dass sein Schwert Gott gehörte, dass er den Tod nicht fürchtete und auf dem Weg Gottes niemanden schonte.

Fatima blieb Alis Verteidigerin bis zum letzten Atemzug – bis zu ihrem letzten Tag, selbst als ihr keine Kraft mehr blieb.

ENGLISH

What Was ʿAlī’s Fault?

“And what fault did they find in Abū al-Ḥasan?”

On her sickbed, with a body that had no strength left, she still defended ʿAlī.

She asked, “What fault did they find in Abū al-Ḥasan?” His only fault was that he wielded his sword for God, feared no death, and showed no favoritism in the cause of God.

Fāṭimah remained ʿAlī’s defender to her final breath – to her last day, even when no strength was left to her.

1 al-Ṣadūq, *Maʿānī al-akhbār*, 354–356; al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:108–109 (Predigt an die Frauen Medinas · Sermon to the Women of Medina).

۳۳
دیگر دیر است

إِلَيْكُمْ عَنِّي، فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ، وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ[۱]

از من دور شوید؛ پس از کوتاهی‌تان، دیگر نه عذری پذیرفته است و نه کاری از دست برمی‌آید

زنان، سخنان فاطمه را برای مردانشان بازگفتند. گروهی از مهاجر و انصار به عذرخواهی آمدند: اگر علی زودتر گفته بود...

فاطمه فرمود: از من دور شوید؛ دیگر عذری پذیرفته نیست.

دیر آمدند؛ وقتی آمدند که فاطمه در بستر افتاده بود و روزهای آخر عمرش را می‌گذراند.

الترجمة العربية

نقلت النساء كلام الزهراء إلى رجالهنّ... فجاء قومٌ من المهاجرين والأنصار يعتذرون، ويقولون: لو أنّ عليًّا ذكر لنا هذا من قبل...

ولكنّ الزهراء أجابتهم: ابتعدوا عنّي... لم يبقَ بعد تقصيركم موضعٌ لعذر إليكم عنّي؛ فلا عذرَ بعد تعذيركم.

جاءوا متأخّرين... جاءوا وفاطمة على فراش المرض، تقضي آخر أيامها.

۱. شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص۳۵۴-۳۵۶؛ طبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۰۸-۱۰۹ (خطبهٔ عیادت).

33 إِلَيْكُمْ عَنِّي، فَلَا عُذْرَ بَعْدَ تَعْذِيرِكُمْ، وَلَا أَمْرَ بَعْدَ تَقْصِيرِكُمْ [1]

DEUTSCH

Es ist zu spät

„Geht weg von mir! Nach eurem Versagen gibt es keine Entschuldigung und nach eurer Nachlässigkeit nichts mehr zu tun.“

Die Frauen erzählten ihren Männern Fatimas Worte. Eine Gruppe von Auswanderern und Helfern kam, um sich zu entschuldigen: Hätte Ali es uns nur früher gesagt …

Fatima sagte: Geht weg von mir; keine Entschuldigung wird mehr angenommen.

Sie kamen zu spät; sie kamen, als Fatima auf ihrem Krankenbett lag und die letzten Tage ihres Lebens verbrachte.

ENGLISH

It Is Too Late

“Away from me! After your failure, no excuse remains; after your neglect, there is nothing left to remedy.”

The women conveyed Fāṭimah’s words to their husbands. A group of Emigrants and Helpers came to apologise: “If only ʿAlī had informed us earlier…”

Fāṭimah said, “Away from me; no excuse will be accepted now.”

They came too late; they came when Fāṭimah lay on her sickbed, living out the last days of her life.

1 al-Ṣadūq, *Maʿānī al-akhbār*, 354–356; al-Ṭabrisī, *al-Iḥtijāj ʿalā ahl al-lijāj*, 1:108–109 (Predigt an die Frauen Medinas · Sermon to the Women of Medina).

TEIL 5 · PART 5 — DIE HEIMKEHR · THE RETURN HOME 41

21 Ali wartete
ʿAlī Was Waiting 39

22 Mit unterdrücktem Schmerz ging ich hinaus …
I Went Out Choking Back My Grief… 37

23 Kein Verteidiger, keine Zuflucht
No Defender, No Refuge 35

24 Das Brot von Hasan und Husain
The Bread of Ḥasan and Ḥusayn 33

25 Wäre ich doch gestorben
Would That I Had Died 31

26 Jeden Morgen, jeden Abend
Every Dawn, Every Dusk 29

27 Die Stütze ist gefallen
The Pillar Has Fallen 27

28 Meine Klage bringe ich meinem Vater
My Complaint Is to My Father 25

29 Und sie sagte nichts mehr
And She Said No More 23

TEIL 6 · PART 6 — AUF DEM KRANKENBETT · UPON THE SICKBED 21

30 Wie geht es dir?
How Are You? 19

31 Ich habe sie alle geprüft
I Tested Them All 17

32 Was war Alis Schuld?
What Was ʿAlī's Fault? 15

33 Es ist zu spät
It Is Too Late 13

TEIL 3 · PART 3 — AN DIE HELFER · TO THE HELPERS 65

11 Die Ehre des Vaters in seinen Kindern
A Father Honored in His Children 63

12 Das verletzte Heiligtum
The Violated Sanctuary 61

13 Ein Ruf, auf den niemand antwortete
A Cry No One Answered 59

14 Das ausgeschüttete Herz
A Heart Poured Out 57

TEIL 4 · PART 4 — AM GRAB DES VATERS · AT HER FATHER'S GRAVE 55

15 Vater, nach dir …
Father, After You… 53

16 Man achtete uns gering
They Held Us in Contempt 51

17 Das Haus, in das Gabriel kam
The House Where Gabriel Came 49

18 Wäre ich doch vor dir gestorben
Would That I Had Died Before You 47

19 Solange wir Augen haben, weinen wir
As Long as We Have Eyes, We Will Weep 45

20 Die zerrissene Urkunde
The Torn Deed 43

Inhalt · Contents

Schluck für Schluck · Sip by Sip 3

Vorwort 5

Preface 7

TEIL 1 · PART 1 — AUF DEM WEG ZUR MOSCHEE · ON THE WAY TO THE MOSQUE 89

1 Sie hüllte sich in ihren Umhang
She Drew Her Cloak Around Her 87

2 Ihr Gang war der Gang des Propheten
She Walked as the Prophet Walked 85

TEIL 2 · PART 2 — IN DER MOSCHEE DES VATERS · IN HER FATHER'S MOSQUE 83

3 Hinter dem Vorhang
Behind the Curtain 81

4 Ein einziger Seufzer
A Single Sigh 79

5 Der Vater fand Ruhe
Her Father Found Rest 77

6 Der Prophet war noch nicht begraben
The Prophet Had Not Yet Been Buried 75

7 Ein Messer an der Kehle, ein Speer im Herzen
A Knife at the Throat, a Spear in the Heart 73

8 Ich bin die Tochter des Propheten
I Am the Prophet's Daughter 71

9 Und ich soll meinen Vater nicht beerben?
And Am I Not to Inherit from My Father? 69

10 Die Klage, die sie selbst anstimmte
The Lament She Recited Herself 67

It is hoped that this collection will serve as a provision for those who, during the nights of Fāṭimiyya, lead hearts towards the Lady through her own words, and that it may find acceptance in the presence of al-Ṣiddīqa al-Ṭāhira (peace be upon her).

Academy for Islamic Theology

ORIGINS OF THIS COLLECTION

This collection has been prepared on the basis of the book *Istādeh-am chu shamʿ, matarsān ze ātasham* ("I Stand Like a Candle – Do Not Threaten Me with Fire") by Ayatollah Dr Hamid Reza Torabi. That book records his lectures during the nights of Fāṭimiyya in Hamburg. It includes the complete text and translation of the Fadak Sermon, a narration from Imam al-Ṣādiq (peace be upon him) concerning Fadak, and the Sermon to the Women Who Visited Lady Fāṭimah, along with a vivid commentary that reflects the atmosphere of Fāṭimiyya. Each lecture concludes, in the tradition of the pulpit, with a rawḍa, a devotional lament.

This collection was compiled by Mojtaba Safari, with the support of the Academy for Islamic Theology, for use by speakers and reciters who commemorate the Ahl al-Bayt (peace be upon them) during Fāṭimiyya. Its purpose is to provide the reciter, even when time is short, with a brief, source-based and deeply moving passage drawn from the Lady's own words.

The rendering of these passages into other languages is owed to the dedication of Dr Rana Hamzeh, who prepared the Arabic and English translations, and of Mr Mohammad Reza Ramezani, who undertook the preparation of the German translation. Their service will, God willing, carry the Lady's words to hearts beyond the bounds of the Persian language.

ARRANGEMENT

The passages are arranged in six sections according to the sequence of events: On the Way to the Mosque; In Her Father's Mosque; With the Helpers; At Her Father's Grave; The Return Home; and Upon the Sickbed.

Each passage occupies a single leaf: the Persian text, with its Arabic rendering, is on the front, and the German and English translations of the same passage are on the back. Each begins with an Arabic expression from the narrated text, and its source is given in a footnote.

In some passages, in keeping with the practice of the rawḍa, the "voice of the heart" is used, or other well-known narrations are alluded to. These portions are the reciter's interpretation, not the words of the sermon itself; each speaker may shorten or extend them according to the needs of the gathering.

Preface

The nights of Fāṭimiyya are nights for hearing Fāṭimah's words in her own voice. The Fadak Sermon and the Sermon to the Women of Medina are two great legacies of the words of Lady Fāṭimah al-Zahrāʾ (peace be upon her), delivered in the final days of her short life—days in which grief for her father, the usurpation of her right, the isolation of the Commander of the Faithful (peace be upon him), and her suffering in body and soul had all come together. For this reason, before being theological and historical texts, these two sermons are laments recited by the Lady herself.

ON THE TITLE

At the end of the Fadak Sermon, after presenting her case fully to the Emigrants and the Helpers, Lady Fāṭimah (peace be upon her) said that she had spoken despite knowing that the refusal to support her had become deeply rooted within them:

> وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوَرُ الْقَنَاةِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ
>
> *"But these words were the overflowing of the soul and the outpouring of anger, the breaking of the spear and the disclosure of the breast's hidden sorrow, and the presentation of proof to you."*
>
> al-Ṭabrisī, al-Iḥtijāj, vol. 1, pp. 97–107.

"Fayḍat al-nafs" describes the overflowing of a soul that can no longer contain what is within it; "baththat al-ṣadr" is the hidden grief that finally bursts forth from the breast. It is the same word used in the Qur'an in the words of Prophet Jacob (peace be upon him): "I complain of my anguish and my sorrow only to God" (Qur'an 12:86). The title *The Soul Overflowing: The Unsealed Secret of the Heart* renders these two expressions, for the passages in this collection are nothing other than the overflowing of Fāṭimah's soul and the unveiling of the grief concealed in her breast.

ZUR ENTSTEHUNG

Grundlage ist das persische Werk *Istādeh-am chu sham'* („Ich stehe wie eine Kerze") von Ayatollah Dr. Hamid Reza Torabi, ein Bericht seiner Vorträge in den Fatimiyya-Nächten in Hamburg. Es enthält den vollständigen Text und die Übersetzung der Predigten mit einer lebendigen Auslegung, deren Lektionen nach Art der Kanzel jeweils mit einer Rawḍa, einer Trauerrezitation, enden.

Die vorliegende Sammlung wurde von Mojtaba Safari zusammengestellt und von der Akademie für Islamische Theologie herausgegeben, damit Redner und Rezitatoren der Ahl al-Bait in den Tagen der Fatimiyya auch in kürzester Zeit ein belegtes und bewegendes Stück zur Hand haben, das aus den Worten der Herrin selbst hervorgeht.

Die Übertragung dieser Stücke in andere Sprachen ist dem Einsatz von Frau Dr. Rana Hamzeh zu verdanken, die die arabische und englische Übersetzung eingerichtet hat, sowie Herrn Mohammad Reza Ramezani, der die Einrichtung der deutschen Übersetzung übernommen hat. Ihr Dienst wird das Wort der Herrin, so Gott will, zu Herzen tragen, die jenseits der Grenzen der persischen Sprache liegen.

ZUR EINRICHTUNG

- Jedes Stück steht auf einem eigenen Blatt: auf der Vorderseite persisch mit arabischer Übertragung, auf der Rückseite deutsch und englisch. Es beginnt mit einem arabischen Satz aus der Überlieferung; die Quelle steht in der Fußnote.
- Manche Stücke sprechen, wie es in der Rawḍa üblich ist, in der „Sprache des Herzens" oder verweisen auf weitere bekannte Überlieferungen. Dies ist Deutung des Vortragenden, nicht Wortlaut der Predigt.
- Bei jeder Nennung des Propheten und seiner Familie sind die üblichen Segens- und Friedenswünsche mitzudenken.

Vorwort

Die Nächte der Fatimiyya sind Nächte, in denen man Fatimas Worte aus ihrem eigenen Mund hört. Die Fadak-Predigt und die Predigt an die Frauen Medinas sind zwei große Vermächtnisse der Rede Fatima az-Zahras, gesprochen in den letzten Tagen ihres kurzen Lebens – in Tagen, in denen der Verlust des Vaters, das geraubte Recht, die Einsamkeit Alis und das Leiden ihres Leibes und ihres Herzens zusammenkamen. Darum sind diese beiden Predigten, noch ehe sie theologische oder historische Texte sind, eine Wehklage, die sie selbst angestimmt hat.

ZUM TITEL

Am Ende der Fadak-Predigt, nachdem sie den Auswanderern und Helfern ihr Zeugnis vollständig vorgelegt hatte, sagte Fatima, sie habe gewusst, dass das Im-Stich-Lassen ihnen längst in Fleisch und Blut übergegangen war:

وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ، وَنَفْثَةُ الْغَيْظِ، وَخَوَرُ الْقَنَاةِ، وَبَثَّةُ الصَّدْرِ، وَتَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ

„Doch es war die überströmende Seele, die Glut des Zorns, der gebrochene Speer, das entsiegelte Geheimnis der Brust und ein letztes Zeugnis gegen euch.“

Fayḍat an-nafs ist das Überströmen einer Seele, die nichts mehr zurückhalten kann; *baththat aṣ-ṣadr* ist verborgener Kummer, der schließlich aus der Brust hervorbricht – dasselbe Wort, mit dem der Koran Jakob klagen lässt: „Ich klage meinen Kummer und mein Leid allein Gott“ (12:86). Der Titel dieses Bandes gibt diese beiden Wendungen wieder; denn die Stücke darin sind nichts anderes als das Überströmen von Fatimas Seele und das entsiegelte Geheimnis ihres Herzens.

AUTHOR'S FOREWORD

Sip by Sip

According to the narrations, the words of the Ahl al-Bayt (peace be upon them) are *ṣaʿbun mustaṣʿab* – arduous and exacting: words so weighty and profound that the spiritual digestion of the human being is seldom able to take them in all at once. If an entire sermon is read in a single sitting, the listener will find it hard to receive and absorb; but when its words are brought into relief, their worth is better recognised and they settle more deeply in the soul. It is not unlike a mother feeding her child. A bowl full of heavy food cannot be given to a child all at once; the mother lovingly places it in the child's mouth morsel by morsel so that the child may gain strength. In the realm of the spirit our souls are like that child, and must be nourished and strengthened by these small morsels of the words of Fāṭimah (peace be upon her).

Blessed are the friends of God who spend their lives moving with these sermons and words from one garden to the next, who commit to memory the words of the Commander of the Faithful (peace be upon him) and the Ahl al-Bayt, and with them build their life in this world and the next. At times, rather than a purely academic approach, the words of Fāṭimah (peace be upon her) need to be set before the heart in such a way that their spiritual effect becomes manifest and their light falls upon hearts and minds. This collection is an endeavour along that path; and for those who live on the crumbs of this Household's table, it is enough to pass on a morsel from it to others.

Hamid Reza Torabi Gilani

VORWORT DES VERFASSERS

Schluck für Schluck

Nach den Überlieferungen ist das Wort der Ahl al-Bait (Friede sei mit ihnen) *ṣaʿbun mustaṣʿab* – schwer und schwer zu tragen: ein Wort von solchem Gewicht und solcher Tiefe, dass die geistige Verdauungskraft des Menschen es selten auf einmal aufnehmen kann. Wird eine ganze Predigt in einem Zug gelesen, fällt es dem Hörer schwer, sie zu empfangen und zu verinnerlichen; werden ihre Worte aber hervorgehoben, erkennt man ihren Wert besser, und sie setzen sich tiefer in der Seele fest. Es ist nicht anders, als wenn eine Mutter ihr Kind füttert. Man kann einem Kind keine volle Schüssel schwerer Speise auf einmal geben; liebevoll legt die Mutter ihm Bissen für Bissen in den Mund, damit es zu Kräften kommt. Auch unsere Seele gleicht im Geistigen diesem Kind und muss mit diesen kleinen Bissen aus dem Wort Fatimas (Friede sei mit ihr) genährt werden und zu Kräften kommen.

Selig die Freunde Gottes, die ein Leben lang mit diesen Predigten und Worten von einem Garten zum nächsten wandeln, die Worte des Befehlshabers der Gläubigen (Friede sei mit ihm) und der Ahl al-Bait im Gedächtnis bewahren und mit ihnen ihr Diesseits und ihr Jenseits gestalten. Bisweilen ist es nötig, dem Wort Fatimas (Friede sei mit ihr) nicht allein mit rein akademischem Blick zu begegnen, sondern es so vor die Herzen zu legen, dass seine geistige Wirkung sichtbar wird und sein Licht auf Herz und Verstand fällt. Dieser Band ist ein Versuch auf diesem Weg; und denen, die von den Brosamen dieses Hauses leben, genügt es, einen Bissen von diesem Tisch an andere weiterzureichen.

Hamid Reza Torabi Gilani

TITEL · TITLE

Die überströmende Seele · *The Soul Overflowing*

GRUNDLAGE · BASED ON

Istādeh-am chu shamʿ, matarsān ze ātasham, Ayatollah Dr. Hamid Reza Torabi

ZUSAMMENGESTELLT VON · COMPILED BY

Mojtaba Safari

HERAUSGEBER · PUBLISHER

Akademie für Islamische Theologie · Academy for Islamic Theology

Von dieser Seite aus wird das Buch von links geöffnet: Jedes Blatt trägt die deutsche und englische Übertragung, auf seiner Rückseite den persischen Text mit arabischer Übersetzung. · This side of the book opens from the left: each leaf carries the German and English translation, with the Persian text and its Arabic rendering on its reverse.

RAWḌA READINGS FROM THE FADAK SERMON AND THE SERMON TO THE WOMEN OF MEDINA

The Soul Overflowing

The Unsealed Secret of the Heart

Die überströmende Seele

Das entsiegelte Geheimnis des Herzens

Arabic, German and English translation · Arabische, deutsche und englische Übertragung

Based on · Nach *Istādeh-am chu sham'* ("I Stand Like a Candle")

by · von **Ayatollah Dr. Hamid Reza Torabi**

Compiled by · Zusammengestellt von **Mojtaba Safari**

Akademie für Islamische Theologie
Academy for Islamic Theology
AIT